

قرآن مبین

(۴۲)

سوره فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ۱ تا ۳:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۱

مبارک است کسی که فرقان را بر بنده‌ی خود نازل کرد، تا بیمی برای جهانیان باشد. ۱

با توجه به نام سوره و آیه‌ی ابتدایی لازم است واژه‌ی فرقان را در لغت بررسی کنیم.

فرق:

مقایس: يدلّ علی تمییز و تزییل بین شیئین.

مصباح: فصلت ابعاضه. و فرقت بین الحق و الباطل: فصلت ایضاً.

قرآن در این سوره فرقان نامیده شده است. با توجه به معنای لغت مراد می‌تواند تمییز بین حق و باطل باشد. مؤید معنای عرض شده آیه ی ۲۹ سوره انفال است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. خداوند برای متقین فرقان قرار می‌دهد. یعنی قوه‌ای که بین حق و باطل تمییز دهند. سره را از ناسره تشخیص دهند و از باطل دوری کنند. با توجه به این معنا قرآن معیار تشخیص درست از نادرست است. در حدیثی از پیامبر اکرم نقل شده است: روی عن النبی (ص) انه قال: «إذا جاءكم عنی حدیث، فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه، و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط». و با همین معنا روایتی دیگر از وجود مبارکشان نقل شده است: «إذا تأکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله و حجّة عقولکم فان وافقهما فاقبلوه و الا فاضربوا به عرض الجدار». معیار تشخیص روایات نیز قرآن کریم است. این روایات که تعدادشان بسیار است شرح فرقان بودن قرآن می‌باشد.

باری خداوند متعال فرقان را بر بنده‌ی خود پیامبر اکرم نازل فرمود. پیامبر در این کریمه با وصف عبد زیور شده است. زیباترین وصفی که انسان در هستی می‌تواند به آن آراسته گردد عبودیت است. مکرر در تشهد می‌خوانیم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

حال به ابتدای آیه توجه کنیم؛ فرمود: تَبَارَكَ الَّذِي...؛ خدایی که قرآن را بر بنده‌اش نازل فرمود مبارک است. درک در لغت چنین آمده:

مفردات: اصل البركة صدر البعير.

مقایس: هو ثبات الشیء.

التحقیق: هو الفضل و الفیض و الخیر و الزیادة.

برکت را می‌توان ثبات و استمرار خیر و فضل معنا کرد. بنابراین استعمال تبارک در غیر خداوند متعال بسیار نادر است. خداوند خیر و فضلش ثابت و مستمر است، و هر آن فزونی می‌یابد.

حال می‌توان آیه را معنا کرد: خداوند قرآن را که معیار حق است بر بنده‌اش محمد نازل کرد، او خیر را آن به آن بیکران بر هستی افزایه می‌کند.

ادامه‌ی کریمه هدف ابتدایی نزول قرآن را بیان می‌نماید: لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. لام مفید علیّت است. الف و لام بر عالمین مفید استغراق است. عالمین خود افاده‌ی استغراق دارد، و با آمدن الف و لام مؤکّد شده است. هدف از نزول قرآن این است که همه‌ی مخاطبان از آن پند و عبرت گیرند. دلیل این انذار چیست؟ اولاً خداوند مبارک است، پس دائم الخیر و الاحسان است؛ ثانیاً قرآن معیار تشخیص حقیقت است، پس به واسطه‌ی آن باید تفکّر در هستی نمود؛ ثالثاً حامل قرآن بنده‌ی تامّ خدا است، که به همین جهت خود فرقان است.

آری اعجاز قرآن این است که در یک آیه معارف کثیری بیان می‌گردد. به قدر ضیقِ فهم حقیر تا اندازه‌ای این معارف بیان شد.

الرّسول (ص): وَ سَمَّاهُ عَبْدًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى نَزَلَ الْفُرْقَانُ عَلَى عَبْدِهِ وَ قَالَ (ص): لَا تَدْعُنِي إِلَّا بِيَا عَبْدَهُ فَإِنَّهُ أَشْرَفُ أَسْمَائِي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۵۲ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱۸

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ۚ

کسی که مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن او است؛ و هیچ‌گاه فرزندی اختیار نکرده است، و در مالکیت شریکی ندارد، همه چیز را خلق کرد، و در مسیرش روان ساخت. ۲

ملک قوام وجودی چیزی به دیگری است. دو استعمال رایج در آن وجود دارد: ملک به کسر میم، که متبادر در مالکیت است. و مُلک به ضمّ میم، که متبادر در سلطنت است. روشن است که معنای پادشاهی ذیل معنای ملکیت است. بنابراین ریشه همان ملکیت است. اما خود ملکیت ذیل قوام وجودی است. ملکیت بروز آن قوام است. چرا که ممکن است چیزی مملوک دیگری باشد اما قوام وجودی‌اش به او نباشد. مرحوم مصطفوی در کتاب شریف التحقيق بحث مبسوطی در واژه‌ی ملک دارند، بخشی از آن که به بحث ما مرتبط است نقل می‌گردد. می‌توانید برای مطالعه‌ی بیشتر به جلد ۱۱، صفحه‌ی ۱۷۷ به بعد مراجعه فرمایید.

ملک در کتاب التحقيق:

هو التسلط على شيء بحيث يكون اختياره بيده، و هذا التسلط اما بالنسبة الى ذات الشيء أصلا و فرعاً، كما في مالكية الله لخلقه. أو بالنسبة الى ذات اعتباراً كما في المملوك و المبيع. أو بالنسبة الى ما يستفاد منه كما في الاحارة و النكاح.

ایشان ریشه‌ی اصلی معنا را هو التسلط على شيء بحيث يكون اختياره بيده دانسته‌اند که بسیار دقیق و جامع است. سپس انحاء این تسلط را بیان می‌کنند. بنابراین معنای لغوی نیز مؤید معنایی است که عرض کردیم.

مالکیت مطلق خداوند نسبت به هستی مفهومی است که در قرآن بارها تکرار شده است. آسمان‌ها و زمین مظهری از هستی است. وقتی خداوند مالک است ملکیت فقط در انحصار او است. بنابراین دیگری نمی‌تواند مالک باشد مگر بالاعتبار و المجاز. بنابراین در ملکیت‌های اعتباری نیز مالک حقیقی خداوند متعال است. درک این مفهوم نتایج بسیاری دارد. این نتایج عموماً با باورهای ما سازگار نمی‌باشد. همه‌ی آنچه ما خود را مالکش می‌پنداریم، صرفاً اولی در تصرف

نسبت به آنیم! یعنی صرفاً به جهت لحاظ امور اجتماعی در زندگی، قراردادهایی میان مردم شکل گرفته است. مثلاً شما کار کرده‌اید و مالی به دست آورده‌اید، و خانه‌ای را خریده‌اید. و خود را مالک آن خانه دانسته، و دیگران را از تصرف در آن بر حذر می‌دارید. اگر دیگری در آن تصرف کند با او به نزاع می‌پردازید. در حالی که مالکیت شما نسبت به آن خانه از چندین قاعده‌ی اعتباری حاصل شده است. شما و بنده نمی‌توانیم مالک آن خانه باشیم. صرفاً به جهت قواعد اجتماعی اولی در تصرف نسبت به خانه هستیم. فقط یک مثال زده شد، اگر زندگی خود را بررسی کنیم، همه‌ی آن‌چه مال خود می‌دانیم شامل همین قاعده است.

خب این باور نتایج معرفتی و عملی بسیاری دارد. برای مثال اگر خانه از میان رفت، غم نمی‌آید. وقتی عمیق‌تر شود انسان از دارایی‌های ظاهری خود عبور کرده و به حقیقت خود می‌رسد، و جان خود را نیز ملک و فانی در حضرت حق می‌بیند. این همان مقامی است که در آیه‌ی اول آمد: عبد بودن. نامی که پیامبر به آن افتخار می‌کرد. بنابراین نتایج معرفتی آن تا توحید نیز پیش می‌رود.

نتایج عملی آن نیز بی‌شمار است. مثلاً وقتی در همان خانه خود را مالک ندید، اگر شرایط کس دیگری برای استفاده از خانه اولویت داشت، خانه را به او واگذار می‌کند. چرا که دیگر او اولویت در تصرف دارد نه خودش! این مثال را بیان کردیم تا ذهن درگیر شود. این جا جایی است که تقریباً احدی از عهده‌اش بر نمی‌آید مگر نوادر. وقتی سخن از معرفت می‌شود همه خود را موحد و سالک الی الله می‌دانند! اما وقتی به یک کار عملی ساده‌ی منتج از معرفت می‌رسیم همه می‌لنگیم. معلوم است که بهره‌ی از باور معرفتی نداریم. حال شما این معیار را اخذ کنید، و ببینید کجای زندگی ما مطابق بر باور به مالکیت حقیقی و مطلق خداوند است.

خداوند متعال در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲ راهکار بسیار مهمی ارائه می‌دهد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. این آیه به زعم حقیر از مهم‌ترین آیات عملی قرآن کریم است. تنها راه قطع تعلق از خیال مالکیت، رها کردن چیزهایی است که انسان به آن علاقه‌ی فراوان دارد. انسان هرگز نمی‌تواند راهی به خیر پیدا کند، مگر این که دست از تعلقاتش بکشد. بخشش آن‌چه انسان به آن محبت ندارد فایده که ندارد هیچ، مضر هم هست. چرا که انسان را در توهّم دیگری که اهل بخشش بودن است فرو می‌برد؛ و عذاب وجدانش را نیز خاموش می‌کند.

انسانی که در وهم ماده خود را گرفتار کرده باید مستمرّ محبوب‌هایش را رها کند. پس از این که اندکی تعلّقاتش کم شد به محبوب اصلی خواهد رسید. انسان خودش را بیش از هر چیزی دوست دارد. بنابراین تا از خودش رها نشود، به این کریمه عمل نکرده است. این همان درک معنای عبودیت است که در سطور فوق به آن اشاره شد. عبد نه تنها مالک چیزی نیست، خودش نیز ملک مولایش است. تعارف را باید با خود کنار گذاشت، با اوهام ذهنی نمی‌توان راه خدا رفت.

بحث ملکیت مبحث بسیار مفصلی است، که نیازمند مقدمات بسیاری نیز می‌باشد. ذیل این کریمه مجال بیش از این نبود. صرفاً قطره‌ای از این دریا عرض شد تا شاید آغازگر حرکتی فکری باشد. مابقی برعهده‌ی خودتان. در سور پیشین آیاتی پیرامون مالکیت خداوند خوانده بودیم، که به اجمال بحث شده بود. در ذیل این کریمه قلم چرخید و بحث مبسوط‌تر مطرح شد.

به ادامه‌ی آیه بازگردیم: وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا؛ این فقره یکی از نتایج مالکیت مطلق خداوند متعال است. خدایی که مالک حقیقی و مطلق است، و قوام هر آنچه موجود می‌انگاریم به او است، پس نیازی به غیر ندارد تا بخواهد فرزندی اختیار کند. همان‌طور که در سوره‌ی توحید آمد: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. با این ادبیات بیان شد تا برای اذهان عموم قابل فهمیدن باشد.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ؛ این فقره بیان توضیحی مالکیت حضرت حقّ است. او هیچ شریکی در مالکیت ندارد. چرا که ملکیت او مطلق است. اگر کسی از فقره‌ی ابتدایی آیه انحصار در ملکیت را نفهمید، با این فقره دیگر جای شکّی در انحصار باقی نخواهد ماند. دقّت بیشتر این مطلب را نیز می‌رساند که آنچه غیر پنداشته می‌شود وجود حقیقی ندارد؛ مجاز است و ظلّ. پس شریک و فرزندی برای او متصور نیست. تأمل بفرمایید.

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا؛ از دیگر نتایج مالکیت مطلقه‌ی خداوند، خالقیت انحصاری او نسبت به همه‌ی موجودات است. خلق صُنْع نیست، طراحی و ساختن از موادی که موجود است صنع است. خلق ایجاد است. افاضه‌ی هستی است. عرض شد که معنای ملکیت قوام وجودی چیزی به دیگری است. وقتی او خالق حقیقی باشد، ربوبیت مطلق و انحصاری نیز از آن او است. همه‌ی موجودات را در مسیر کمالشان راهبری می‌کند. معنای قَدَرُهُ تَقْدِيرًا همین است. این معنا در سوره‌ی اعلیٰ، آیات ۱ تا ۳ به روشنی بیان شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.

بیان مرحوم علامه ذیل این فقره لطف بسیاری دارد:

بیان ذلك أن الخلق لما كانت بتوسيط الأسباب المتقدمة على الشيء و المقارنة له استلزم ذلك ارتباط وجودات الأشياء بعضها ببعض فيتقدر وجود كل شيء و آثار وجوده حسب ما تقدره العلل و العوامل المتقدمة عليه و المقارنة له فالحوادث الجارية في العالم على النظام المشهود مختلطة بالخلق تابعة للعلل و العوامل المتقدمة و المقارنة و إذ لا خالق غير الله سبحانه فلا مدبر للأمر غيره فلا رب يملك الأشياء و يدير أمرها غيره.

فكونه تعالى له ملك السماوات و الأرض حاکما متصرفا فيها على الإطلاق يستلزم قيام الخلق به إذ لو قامت بغيره كان الملك لذلك الغير، و قيام الخلق به يستلزم قيام التقدير به، لكون التقدير متفرعا على الخلق، و قيام التقدير به يستلزم قيام التدبير به فله الملك و التدبير فهو الرب عز شأنه.

الباقر (ع): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ عَالِمًا قَدِيمًا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ كَفَرَ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ الْأَشْيَاءَ قَدِيمًا مَعَهُ فِي أُزْلِيَّتِهِ وَهُوِيَّتِهِ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ أُزْلِيًّا بَلْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا لَا مِنْ شَيْءٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۵۴ علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۷

امام باقر (ع): خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم است و اشیاء را از هیچ آفرید، و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفرید به او کفر ورزیده‌اند، زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفرید باید قدیم و با حق تعالی از ازل بوده باشد، درحالی که این طور نیست. بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده است.

أمیرالمؤمنین (ع): كُلُّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۵۴ التوحید للصدوق، ص ۴۳

امام علی (ع): هر سازنده‌ای شیء را از چیزی می‌سازد، و خداوند آنچه آفرید را از ناچیز ساخت.

الصَّادِق (ع): أفعالُ العبادِ مخلوقةُ خلقٍ تَقْدِيرٍ لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا نَقُولُ بِالْجَبْرِ وَلَا بِالتَّفْوِيزِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۵۶ / التوحید للصدوق، ص ۴۰۷

امام صادق (ع): افعالِ بندگان به آفرینش آفریده شده است نه آفرینش تکوینی، خدا آفریننده‌ی هر چیزیست؛ و ما نه به جبر قائل هستیم و نه به تفویض.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْ نَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ۳

به جای او معبودانی اختیار کردند که توانِ خلقِ هیچ چیز را ندارند، در حالی که خود مخلوقند؛ و اختیار هیچ سود و زیانی را برای خود ندارند؛ و اختیار مرگ، زندگی، و رستاخیزی را هم ندارند. ۳

پس از بیان باور حقیقی توحیدی در آیات قبل، در این کریمه به بیانِ باورِ مشرکان پرداخته می‌شود. آن‌ها الهه‌هایی را به عنوان معبود اختیار کردند که خود مخلوقند، در نتیجه نمی‌توانند خالق باشند. عرض شد که خلقت ایجاد به معنای هستی بخشی است. بنابراین موجودی که خود مخلوق است قوامِ وجودی‌اش به خالق خود است، و امکان هستی بخشی ندارد. در این فقره برهانِ روشنی نیز بیان شد. این که موجودی که مخلوق باشد نمی‌تواند خالق باشد. چرا که قوامِ هستی‌اش به خالق خود است، پس خود فقرِ محض است و نمی‌تواند به دیگری هستی ببخشد.

در ادامه خداوند متعال می‌فرماید معبودان آنها اختیار سود و زیان خود را هم ندارند؛ چه‌طور می‌توانند به شما نفعی رسانند، یا ضرری را از شما دفع کنند؟! روشن است که این فراز نتیجه‌ی فراز قبلی است. این الهه‌ها اختیار مرگ و زندگی خود را هم ندارند، پس اختیار مرگ و زندگی شما را نیز نخواهند داشت. وقتی موجودی حیات و موتش در اختیار خودش نباشد، قطعاً اختیار زنده‌شدن در قیامت را هم نخواهد داشت.

پرسشی که پیش می‌آید این است که چه‌طور انسان می‌تواند معبودانی ساخته‌ی دست یا خیال خود را بپرستد؟! ناتوانی این الهه‌ها امری نیست که نیازمند برهان باشد. هنگامی می‌توان به این پرسش پاسخ داد که الهه‌ها را فقط به بت‌ها تطبیق نکنیم. در زندگی ما معبودان بسیاری وجود دارد، که برای آنها در پندارمان توانایی‌هایی قائلیم که هیچ در آنها وجود ندارد. شخصی را چنان در ذهنمان بزرگ می‌کنیم که خود و امورمان را در اختیار او می‌دهیم. سود و زیان خود را از طریق او می‌بینیم، و ... گاهی هم معبود ذی‌روح نیست؛ بلکه مقام است، پول است و ... بنابراین متأسفانه ما هم شامل این کریمه هستیم! البته اگر مطابق استثناینداری که در وجودمان نشسته است، فقط آیه را درباره‌ی بت‌پرستان زمان پیامبر یا دیگران نبینیم.

آیات ۴ تا ۲۰:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ۚ

و کافران گفتند: این (کتاب) دروغی است که او بافته‌است، و گروه‌های دیگری نیز او را یاری رسانده‌اند! اینان ظلم کردند و دروغ گفتند. ۴

افک:

مقایس: يدل على قلب الشيء و صرفه عن جهته.

صاح: الكذب.

در این آیات سخنان و تهمت‌های گزاف کافران به پیامبر نقل می‌گردد. این سخن را کافران گفتند نه مشرکان؛ از فحوائی تهمت نیز روشن است که بی‌موالاتی فراوانی در آن وجود دارد؛ و قرآن بالصراحه آن را بیان می‌کند. این‌ها برای این‌که تأثیر قرآن را کم کنند، گفتند: إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ؛ هذا به قرآن برمی‌گردد. این‌طور بیان کردند تا به خیال خود شأن قرآن را پایین آورند. گفتند: قرآن را تو از خود ساخته‌ای؛ خواستند نسبت قرآن را به خداوند مورد شک قرار دهند، و این انتساب را دروغی جا بیندازند که پیامبر از جانب خود ساخته است. برای این‌که کلام خود را موجه‌تر جلوه دهند ادامه دادند که دیگرانی هم او را کمک کرده‌اند. چرا که ممکن بود شنونده‌ای بگوید چه طور ممکن است بشری بتواند چنین کلامی را از خود بسازد؟! برای همین عده‌ای را کمک حال او فرض کردند. مراد از قَوْمٌ آخَرُونَ به احتمال زیاد انسان‌هایی بوده‌اند که پیامبر را کمک کرده‌اند. چرا که اگر کمک را غیر زمینی القاء می‌کردند در اصل شبهه‌شان خلل ایجاد می‌شد.

فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا: مراد این است که ظلم کردند و دروغ گفتند. مرحوم علامه به نقل از مجمع البیان در ترکیب جَاءُوا ظُلْمًا می‌فرماید: قال في مجمع البیان: إن جاء و أتى ربما كانا بمعنى فعل فيتعدیان مثله فمعنى الآية فقد فعلوا ظلما و كذبا. با این توضیح دلیلی بر نقل بقیه‌ی اقوال نمی‌باشد.

الباقر (ع): الإِفْكُ الْكَذِبُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ يَعْنِي أَبَا فُهَيْكَةَ {فُكَيْهَهُ} وَ حَبْرًا وَ عَدَّاسًا وَ عَبَّاسًا مَوْلَى حُوَيْطِبٍ قَوْلُهُ
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اُكْتُتِبَهَا فَهُوَ قَوْلُ النَّضْرِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَلَقَمَةَ بْنِ كِلْدَةَ قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اُكْتُتِبَهَا مُحَمَّدٌ (ص) فَهِيَ تَمْلَى عَلَيْهِ
بُكْرَةً وَ أَصِيلًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۶۰ / بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۲۸

امام باقر (ع): إِفْكٌ یعنی دروغ. وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ منظورِ کفار از قَوْمِ آخَرُونَ در این جا، ابوفکیه و حبر و عداس و
عباس غلام حویطب بوده است و منظور از این فرموده‌ی خداوند: این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را
رونویس کرده است. (فرقان/۵) گفته‌ی نضر بن حارث بن علقمه بن کلدی است که گفت: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مُحَمَّدٌ (ص)
است. اُكْتُتِبَهَا، فَهِيَ تَمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا».

وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اُكْتُتِبَهَا فَهِيَ تَمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا ۵

و (هم‌چنین) گفتند: این افسانه‌های پیشینیان است، که خواسته برایش بنویسند، و هر صبح و شام بر او خوانده می‌شود. ۵

این کریمه ادامه‌ی تهمت کافران است. بنابراین فاعل قَالُوا همان کافران در آیه‌ی پیش است. أَسَاطِيرُ اخبار مکتوب است.
معمولاً در اخبار و داستان‌های پیشینیان که جنبه‌ی سمبولیک و بعضاً خرافی دارد استعمال می‌شود. کافران گفتند این
قرآن مکتوبی است سرشار از داستان پیشینیان و خرافه که عده‌ای برای او هر روز می‌خوانند. فضای تهمت اینان چنین
بود که عده‌ای بوده‌اند که به پیامبر کمک می‌کردند. کمک آن‌ها این‌طور بوده است که هر صبح و شام برای او آیات قرآن
را املاء می‌کردند. یعنی آیات را برای او می‌خواندند، و سپس برایش می‌نوشتند، تا او برود و آیات را برای مردم بخواند.

قُلْ أُنْزِلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٦

بگو: قرآن را کسی نازل کرده که به اسرار آسمان‌ها و زمین آگاه است، آری او بسیار آمرزنده و مهربان است. ٦

در این آیه به تهمتی که کافران در دو آیه‌ی پیش بیان کردند پاسخ داده می‌شود. در ابتدا نسبت قرآن به خداوند بیان می‌شود. بر خلاف تهمتی که به پیامبر زدید که قرآن را افک دانستید، و آن را تعلیم و املاء عده‌ای از انسان‌ها تلقی کردید، قرآن از سوی خداوند نازل شده است. خدایی که به اسرار عالم آگاه است. اسراری که شما از آن بی‌اطلاعیید. برای همین است که هر آنچه در قرآن با باورهایتان ناسازگار است را تطبیق بر اساطیر و مانند آن می‌کنید.

عبارت **إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا** که در انتهای کریمه آمد به این جهت است که علت نزول قرآن را بیان نماید. خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. برای همین اکتفاء به فطرتی که در نهانتان قرار داد نکرد؛ و قرآن را نیز برای هدایت و تأیید فطرت نازل فرمود. قرآن را همراه محبوب‌ترین خلقش پیامبر اکرم کرد تا رحمت بی‌کران خود را به همه‌ی عالم نشان دهد. پایان این آیه به آیه‌ی اول سوره برمی‌گردد. ظهور غفران و رحمت خداوند آیه‌ی اول است.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ٧

و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا فرشته‌ای بر او فرستاده نمی‌شود تا همراه

او بیم دهد؟! ٧

کافران دست از تهمت زدن برنداشتند. در ادامه‌ی سخنان گزافشان گفتند: این شخصی که آن را پیامبر می‌دانید چرا مانند بقیه‌ی مردم است؟ چرا مانند دیگر انسان‌ها نیاز به طعام دارد؟ چرا برای امرار معاش خود نیاز به رفت و آمد به بازار دارد؟ او که ادعا دارد وحی را از جبرائیل اخذ می‌کند پس چرا فرشته‌ای با او نیست تا باورپذیر باشد که به غیب متصل است؟

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ۝۸

یا چرا گنجی برایش فرو نمی‌افتد؟ یا باغی ندارد تا از آن بهره‌مند شود؟! و ظالمان گفتند: شما جز از مردی سحر شده پیروی نمی‌کنید. ۸

اگر هیچ‌کدام از این‌ها که گفتیم نیست، چرا حداقل خدا برای او گنجی یا باغی که مختص او باشد قرار نداد، تا نیازمند رفع نیازهایش به‌سان بقیه‌ی مردم نباشد؟! در انتها نیز به خیال خود مجموع اراجیف خود را در یک جمله خلاصه کردند: **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا**؛ شما از کسی تبعیت می‌کنید که سحر شده است؛ پس هرچه می‌گوید به خاطر سحری است که گرفتارش شده است.

همان‌طور که می‌دانیم پیامبر اکرم مانند بسیاری از انبیاء دارای معجزات نبود. این امر برای عموم مردم که باورشان را از محسوسات اخذ می‌کنند موجب شد تا تهمت‌های ناروایی به پیامبر روا دارند. نمونه‌ی آن مواردی بود که در آیات گذشته بیان شد. پاسخی که خداوند به اتهام‌ها می‌دهد بسیار قابل توجه است.

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝۹

بنگر چه سخنانی درباره‌ات می‌گویند؛ اینان گمراه شدند، و نمی‌توانند راهی بیابند. ۹

خداوند متعال پس از این‌که تهمت‌های گزاف آن‌ها را دقیق و آشکارا بیان می‌کند، می‌فرماید: **انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا**؛ ببین چه چیزهایی در موردت می‌گویند! خب پیامبر خود این تهمت‌ها را شنیده بود. این بیان رابطه‌ای است میان خداوند و محبوبش پیامبر. می‌فرماید ما می‌دانیم چه‌ها درباره‌ی تو می‌گویند. می‌خواهد قلب پیامبرش را آرام کند.

باری اینان گمراهند، چنان گمراه شده‌اند که هر چه بگردند نمی‌توانند مسیری برای نجات پیدا کنند. به خدا پناه می‌برم.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ۝ ۱۰

مبارک است آن که اگر بخواهد بهتر از این ها برای تو قرار می دهد؛ بوستان هایی که جویبارها در آن روانند، و قصرها برای تو قرار می داد. ۱۰

این آیه ادامه ی گفت و گوی عاشقانه ی خدا و پیامبرش است. او اگر می خواست بسیار بیش از آنچه آن ها تو را از آن محروم دیدند عطا می کرد. مثال هم می زند: بوستان هایی که در آن جویبار روان است؛ قصرهایی باشکوه و صفت خداوند متعال در این آیه تبارک است؛ همان طور که سوره با این لفظ باشکوه آغاز گردید. در این آیه مراد این است که خداوند خیر را در تو جاری و دائمی قرار داد. وجود پیامبر خیر دائم است. مطلب دیگر این که مواردی که کافران در آیات قبلی پیامبر را محروم دیدند و به واسطه ی آن او را تحقیر کردند، از دید خداوند ارزشی ندارد. شأن پیامبرش را والاتر از این امور می داند. به همین جهت بیان شد: إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ

پیامبر در روایتی فرمود:

عنه صلى الله عليه و آله: لو أَنَّ الدُّنْيَا كَانَتْ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ وَالْفَاجِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ.
[الأُمَالِي لِلطُّوسِي : ٥٣١/١١٦٢]

اگر دنیا نزد خداوند عزوجل به اندازه ی پرپشه ای ارزش داشت، هرگز کافر و تبهکار را جرعه ای آب نمی نوشاند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ۱۱

آن‌ها قیامت را دروغ پنداشتند، برای آن‌ها که قیامت را دروغ می‌پندارند آتشی افروخته آماده کرده‌ایم. ۱۱

سر:

مقایس: يدلّ علی اشتعال الشیء و اتقاده و ارتفاعه.

التحقیق: هو شدّة حرارة مع الالهتاب.

فضای آیات از این پس ریشه‌یابی کفر آن‌ها است. ریشه‌ی اصلی ناباوری آن‌ها باور نداشتن به جهان غیب است. آن‌ها مرگ را پایان می‌دانستند، و پس از آن خود را عدم می‌انگاشتند. بنابراین قیامت را دروغی بیش نمی‌پنداشتند. باور به قیامت نشانه‌ای از باور به وجود روح اولاً، و منحصر نبودن هستی در عالم ماده‌ثانیاً می‌باشد. در نتیجه کسی که به قیامت باور ندارد، مسیر زندگی‌اش به کلی با باورمند به غیب متفاوت خواهد بود. نهایت کار این‌ها آتش است. آتشی که بسیار شعله‌ور و وسیع است. این آتش ناباوری آن‌ها است؛ آتشی که سراسر وجودشان را گرفته است.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا ۱۲

هنگامی که آن سعیر را از دور ببینند، خروش رعب‌آورش را خواهند شنید. ۱۲

این کریمه وصف آتشی است که آن‌ها خود را دچارش کرده‌اند. آن‌قدر وسیع است که از دور هم جوش و خروشش هویدا است.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ١٣

و هنگامی که دست و پا بسته در تنگنایی انداخته شوند، آن جا رهایی خود را طلب می کنند. ۱۳

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ١٤

امروز یک بار طلب مرگ نکنید، بلکه بارها مرگ خویش را طلب کنید. ۱۴

قرن:

مقایس: أصلان: يدلّ أحدهما على جمع شيء الى شيء. و الآخر شيء ينشئ بقوة و شدة. و القران: الحبل يقرن به شيان.

ثبر:

مقایس: اصول ثلاثة: الأول السهولة، و الثانى الهلاك، و الثالث المواظبة على الشيء.

التحقيق: هو الوقوع فى محدودية و شدة يطلب التخلص منها.

حال اهل جهنّم در این آیه به وضوح بیان شده است. آن ها چنانند که در تنگنا و قبضی گرفتار شده اند؛ در آن تنگنا خود نیز دست و پا بست اند، و هیچ حرکتی نمی توانند بکنند. حالشان آن قدر ناگوار است که تقاضای مرگ می کنند، فکر می کنند شاید با مرگ بتوانند از آن حال رها شوند.

حالی که در این آیات درباره ی جهنّمیان آمده است، به روشنی عرائضی که در گذشته داشتیم را تأیید می کند. در دنیا خود را منشأ اثر و اختیار می دیدند، امّا در عالم حقیقت می بینند کوچک ترین اثر و اختیاری ندارند. گویا با بیانی تمثیلی دست و پا بسته در گوشه ای ضیق افتاده اند، و هیچ کاری نمی توانند بکنند.

آری امروز روز رها شدن نیست؛ خود را آلوده ی تعلّقات و باورهای غیر الهی کردید، حال هر چه قدر هم طلب رهایی کنید، رهایی در میان نخواهد بود.

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا ۝ ۱۵

بگو: آیا این بهتر است یا بهشتِ جاودانی که به اهل تقوا وعده داده شده؟! پاداش و انجामी است برای ایشان. ۱۵

آری در قرآن هیچ‌گاه یک سوی داستان تعریف نمی‌شود. پس از این که حالِ اهل دوزخ وصف شد، خداوند حالِ متقین را توصیف می‌کند. خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: از این‌ها پرس حالِ اهل جهنم که وصف کردیم بهتر است یا بهشتِ جاودانه‌ای که به اهل تقوا وعده داده شده است؟! پاسخ روشن است. این‌گونه سؤالات امکان پاسخ منفی ندارد. بهشتی که به اهل تقوا وعده داده شده هم جزای باورشان است، و هم نهایت سلوکی است که در دنیا داشته‌اند.

كَانَ النَّبِيُّ (ص) ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَسْجِدِ قُبَاءَ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ (ص): يَا بَاذِرُ أَحْبَبْتُ أَنْ يَعْلَمَ قَوْمِي أَنَّكَ رَجُلٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ كَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَ أَنْتَ الْمَطْرُودُ عَنْ حَرَمِي بَعْدِي لِمَحَبَّتِكَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَتَعِيشُ وَحْدَكَ وَ تَمُوتُ وَحْدَكَ وَ يَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ يَتَوَلَّوْنَ تَجْهِيزَكَ وَ دَفَنَكَ أَوْلَيْكَ رَفَقَائِي فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۷۶ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۲۳

روزی پیامبر (ص) در مسجد قبا نشسته بود و عده‌ای از اصحاب نیز در کنارش بودند، آن حضرت به ابوذر گفت: دوست دارم قوم بدانند که تو فردی از اهل بهشتی، چرا اینگونه نباشد تو کسی هستی که به خاطر عشقت به اهل بیت از شهر مدینه تبعید خواهی شد، تو تنها خواهی زیست، و تنها می‌میری، اما عده‌ای عهده‌دار کفن و دفن تو خواهند گشت، آنان دوستان من در بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده هستند.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ۱۶

هر آن چه بخواهند برایشان فراهم است در حالی که جاودانه اند؛ این وعده ای است که خداوند ضامن آن است. ۱۶

برای ایشان هر چه بخواهند دائماً فراهم است. به صرف خواست به آن می رسند. این وعده ای است که خداوند به اهل تقوا داده است، و وعده های خداوند قطعاً محقق خواهد شد.

در اراده و رسیدن اهل بهشت، بحث کلامی و فلسفی مطرح است، که از حوصله ی این نوشتار خارج است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيِّقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ۱۷

روزی که آنان و آن چه را غیر از خدا می پرستیدند محشور می کند، آن گاه می فرماید: شما بندگان مرا گمراه کردید؟ یا خود راه را گم کردند؟ ۱۷

معنای کریمه روشن است. در قیامت کافران را به همراه معبودانشان محشور می کنند. مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می تواند تمام خدایانی باشد که در طول تاریخ به جای خدای احد پرستش شده است. پرسشی از مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می شود. پرسشی که بارها در قرآن کریم مطرح شده است. شما بندگانم را گمراه کردید؟ یا خودشان مسیر را گم کردند و گمراه شدند؟!

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ۱۸

می‌گویند: تو منزّهی، برای ما سزاوار نیست که غیر از تو را دوست بگیریم؛ تو خود ایشان و پدرانشان را برخوردار کردی، تا آن‌جا که یاد تو را فراموش کردند، و تباه شدند. ۱۸

پاسخ آن‌ها بسیار جالب است. با تسبیح خداوند آغاز کلام می‌کنند، که نشان از اظهار بندگی و ادبشان است. سپس می‌گویند: شایسته‌ی ما نیست که غیر از تو را دوست و ولی بگیریم. مرادشان این است که ما خود تحت ولایت تو هستیم، چگونه می‌توانیم معبود دیگری باشیم. در ادامه علت باور نادرست مشرکان را بیان می‌کنند: لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ. اینان به دنیا و نعمت‌هایی که عطایشان کردی دل بستند، تعلق پیدا کردند، و نتوانستند از آن جدا شوند. ناباوری آنان تا آن‌جا پیش رفت که یاد تو را فراموش کردند. اس و مخ بندگی چنان که بارها عرض شد یاد است. وقتی به جهت تعلقات مادی مسیر زندگی انسان تهی از معنویت گردد یاد خدا فراموش می‌شود؛ و هیچ چیز ناگوارتر از این نیست. آری نتیجه‌ی مسیر این‌ها هلاکت و تباهی است.

در این دو آیه دقت دیگری نیز می‌توان داشت. معبودهای مشرکان موجودات زنده نبودند. معمولاً چنین می‌دانیم که به جای خداوند بت‌هایی را می‌پرستیدند. اما وقتی تأمل می‌کنیم می‌یابیم که مگر عده‌ای بسیار جاهل که حقیقتاً بت‌ها را ذی‌اثر می‌دانستند، مابقی مشرکان بت و مانند آن را نماد خداوند می‌پنداشتند؛ و برای این‌که با محسوسات انس داشتند، خدایی که در دید آن‌ها غایب بود در واقع اصلاً نبود. برای همین نمادهایی ساخته و آن را مقدّس می‌پنداشتند. خب روشن است که وقتی در کریمه گفته شد: مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، نه آن بت‌ها می‌تواند مراد باشد، و نه خدایی که بت‌ها را نماد آن می‌دانستند. حال پرسش این است که مراد کریمه از معبودان ذی‌روح چیست؟ معبودانی که مخاطب خداوند قرار گرفتند و خداوند را ولی خود می‌دانستند.

پاسخ به این سؤال اندکی دشوار است. نیازمند تحلیل پرستش انسان است. امروزه تقریباً کسی نیست که ساخته‌ی دست خود را بپرستد. این جهالتی است که دیگر کسی به آن مبتلا نیست. معبودهای امروز پول، مقام، اعتبار، و در نهایت خود

است. برای نمونه یکی را تحلیل کنیم: کسی که همه‌ی غایت و مقصودش پول است، در واقع چه را می‌پرستد؟ فرض کنیم او هزار میلیارد در حسابش داشته باشد، و تنها انسان زنده‌ی روی زمین باشد، پول را چه کند؟ دیگر پول هیچ ارزشی برایش ندارد. پول وقتی در قامت ثروتمند قرار می‌گیرد جذاب می‌شود. انسان وقتی متمولان را در طول زندگیش می‌بیند، و در مقابل فقراء را مشاهده می‌کند، در نهادش از فقر بیزار می‌شود و به ثروتمندان متمایل و علاقه‌مند. رازش را در کسب پول از هر طریق ممکن می‌یابد. آن‌قدر این اندیشه در نهادش تکرار می‌شود، و آن‌قدر دیگر انسان‌ها یکدیگر را در این باور شارژ می‌کنند، تا همه‌ی زندگیش کسب ثروت می‌شود. این انسان در حال پرستش مال است، حتی اگر خود آن را انکار کند. خب با این وصف معبودانی که محشور می‌شوند و مخاطب خداوند قرار می‌گیرند انسان‌های متمولی هستند که او در واقع حال آنان را پرستش می‌کرد. این مثال را می‌توان تعمیم داد و به این نتیجه رسید که معبودان و همی انسان، دیگر انسان‌ها هستند. دقت دیگری نیز لازم است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

معبودان موهوم پاسخی می‌دهند که بسیار قابل تأمل و مهم است. ظاهر آن در شرح آیه گذشت. حال با توجه به مطالبی که عرض شد معنایی ادا را بیان کنیم. آن‌ها گفتند: لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ؛ زندگی روتین انسان و پدرانش او را به این مسیر کشاند. چرا در آیه گفته شد: آبَاءَهُمْ؟ دل سپردن به اعتباریات نسل به نسل در انسان‌ها جریان دارد. والدین ناخودآگاه فرزندان‌شان را در دام اعتبار گرفتار می‌کنند، و آن را شایسته هم می‌دانند. روش تربیتی ناصحیح در نهاد جامعه، هر عضوی از آن را به ورطه‌ی اعتبار کشانده است. والدینی پیدا نمی‌شوند که فرزندان‌شان را رها از اعتبار و آزاد تربیت کنند. همه‌ی تشویق و تنبیه بر همین اصل پذیرفته شده استوار است. نظر کنیم: رعایت آداب و رسوم عرفی، سبقت گرفتن در تدریس بر دیگران، کسب مهارت‌های شغلی برای پیشتازی بر دیگران، و ... این مسیر ناصواب فقط منحصر در خانواده نیست؛ جامعه نیز در آن نقش به‌سزایی دارد. انسان‌ها یکدیگر را در سبقت اعتباری دائماً شارژ می‌کنند. نتیجه‌ی این مسیر غفلت مطلق است. بگذارید نَسُوا الذِّكْرَ را در این میان، عدم توجه و ناآگاهی معنا کنیم. انسان دائماً به فراخور تربیت و اجتماع در حال افسوس بر گذشته و برنامه‌ریزی برای آینده است. این انسان نمی‌تواند در لحظه آگاه و حاضر باشد. نمی‌تواند با حالات و اتفاقات پیرامونش رها مواجه شود. نمی‌تواند حالی که با آن مواجه است را به تمامه زندگی کند. اگر غم می‌آید مشغول این می‌شود که چرا غمگین شده است، و چگونه باید آن غم را از بین

ببرد. همان زندگی در گذشته و آینده! نمی‌تواند غمش را فارغ از زمان و مکان نظاره کند، و در آن مواجهه آگاه و حاضر باشد. اگر کسی بخواهد از این دور و لوپ اعتباری خارج شود نزدیک به محال است. چرا که خود و انسان‌های دیگر با تمام توانشان مانعش خواهند شد. تنها باید خود را از این چرخه به بیرون پرت کند؛ راهی جز این وجود ندارد.

در پایان خوب است مواجهه‌ی عابد و معبود موهوم را با دقت بیشتری بیابیم. می‌توان چنین تعبیر کرد که این مواجهه انسان با خودش است. خودی که در اعتبار غرق است عابد است، و خودی که می‌تواند متوجه حقیقت باشد همان معبودی است که محسور می‌شود. درک این مطلب نیازمند تأمل است.

فَقَدْ كَذَّبَكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ۱۹

آری شما را در آنچه می‌گفتید تکذیب کردند، حال نه می‌توانید از خود چیزی را دفع کنید، و نه یآوری دارید؛ و هرکس از شما که ظالم باشد را عذابی بزرگ می‌چشانیم. ۱۹

خلاصه این است که باور شما را دروغ پنداشتند، چرا که با باور خودشان در تعارض بود. حال به جایی رسیدند که هیچ توانایی ندارند. نه قادرند ضرری را از خود دفع کنند، و نه یاری دارند که به کمکشان بیاید. انتهای آیه جمع‌بندی نهایت کافران است: مَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ
بَصِيرًا ۲۰

هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که غذا می خوردند، و در بازار آمد و شد می کردند. برخی از شما را برای
برخی دیگر مایه امتحان قرار دادیم؛ آیا صبر می کنید؟ بدان که پروردگارت بینا است. ۲۰

این آیه نیز جمع بندی تهمت هایی است که کافران در آیات گذشته به پیامبر زدند. همه ی پیامبران انسان هایی مانند شما
بودند، احتیاج به آب و غذا دارند، برای امرار معاش نیازمند فعالیت هستند، و ...

آیه ی ۱۱۰ سوره ی کهف در بیان موضوع مطروحه در این آیات جامعیت دارد: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا
إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. آیه ی ۶ سوره ی فصلت نیز حاوی
همین معنا می باشد: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.

هم چنین آیه ی ۱۱ سوره ی ابراهیم: قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ مِنَ شَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ مَا كَانَ
لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

زندگی انسان وادی ابتلاء و امتحان است. گاهی کسی مایه ی امتحان دیگری می شود. تنها راه عبور از ابتلاء صبر است.
باید نشست و تماشا کرد. نیاز به کاری نیست؛ چرا که سخت ترین ابتلائات نیز می گذرد. ما به محض این که روتین
زندگی تغییر می کند، مشغول کارهایی می شویم تا به روال ذهنیمان بازگردیم. بنابراین در ابتلائات به جای صبر دست به
هر کاری می زنیم. یک توصیه در یک واژه بیان شده است: أَتَصْبِرُونَ؛ اما به اندازه ی تمامی زندگی حرف دارد. وارد مثال
نشدم تا سخن به درازا کشیده نشود. مخاطب خود می تواند در زندگیش نظاره کند و ببیند آیا به این سفارش در ظاهر
ساده عمل می کند یا نه.

انتهای کریمه بسیار نوید بخش است: كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا. بدانیم که همه ی حوادث من جمله امتحانات در حضور خداوند
متعال صورت می گیرد؛ و او به حال ما آگاه و بینا است. وقتی ما برای رهایی از ابتلاء به هر چیزی متوسل می شویم در

واقع ربوبیت خداوند را قبول نکرده‌ایم؛ و همین‌طور باور نداریم که او به حالِ ما آگاه است. بنابراین ریشه‌ی عدم صبر شرک و نقص در باور است.

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَ فَاطِمَةَ (س) وَ الْحُسَيْنَ (ع) وَ الْحُسَيْنَ (ع) وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ يَا أَهْلِي وَ أَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ هَذَا جِبْرِيلُ مَعَكُمْ فِي الْبَيْتِ يَقُولُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدُوَّكُمْ لَكُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ قَالُوا نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) لِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى نَقْدَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسْتَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِهِ فَقَدْ سَمِعْنَاهُ يَعِدُ الصَّابِرِينَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى سَمِعَ نَحِيْبَهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَوْ تَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا أَنَّهُمْ سَيَصْبِرُونَ كَمَا قَالُوا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۳۸۰ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۹

پیامبر اکرم (ص) علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را جمع کرد و در را بست. فرمود: «ای اهل بیت من که پیوستگان خدایید پروردگارم به شما سلام می‌رساند اینک جبرئیل با شما در خانه است می‌گوید: من دشمنان شما را موجب آزمایش شما قرار داده‌ام، چه می‌گویید؟». عرض کردند: «ما برای فرمان خدا و قضای پروردگار صبر می‌کنیم تا به پیشگاه مقدسش برویم و پاداش کامل او را دریابیم. شنیده‌ایم که شکیبایان را وعده‌ی بسیار خوبی داده است». پیامبر اکرم (ص) شروع به گریه کرد به‌طوری‌که صدای گریه‌اش از خارج خانه شنیده می‌شد، آن‌گاه این آیه نازل گردید: وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَوْ تَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا. فرمود: آن‌ها صبر خواهند کرد همان‌طور که وعده دادند.

آیات ۲۱ تا ۳۱:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ۲۱

و کسانی که به ملاقات ما امید ندارند گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند؟ چرا پروردگاران را نمی بینیم؟ بی گمان در جانشان خود را بزرگ دانستند، و سرکشی را از حد گذراندند. ۲۱

خدانا باور دست از خودیتی که برای خود ساخته است بر نمی دارد. گاه درباره ی انبیاء اشکال می کند که چرا ملائکه همراه او نیستند؟ چرا او مانند دیگر انسان ها زندگی می کند؟ و ... ؛ و گاه آن قدر در خودپرستی غرق شده است که خود را شایسته ی نزول فرشتگان، نزول وحی، و رؤیت خدا می داند!

توصیف اینان با لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، توصیف به خاصی است که افاده ی عموم می کند. کسی که به لقاء خداوند باور ندارد، به غیب ایمان ندارد؛ و آن که به غیب باور ندارد، هستی را منحصر در همین عالم ماده می بیند. بنابراین مراد اینان از لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا استهزاء است.

این که فرمود لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ، مراد این است که در جانشان خود را بزرگ می دیدند، و تکبر داشتند. تکبر از قلب می آید؛ فعل فقط می تواند نشانه ی کبر باطنی باشد. تکبر انسان را تا سرکشی و انحطاط پیش می برد.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا ۲۲

روزی که فرشتگان را ببینند برایشان خوشایند نخواهد بود؛ و می گویند: ما را امان دهید. ۲۲

حجر:

مقایس: هو المنع و الاحاطة على الشئ..

التحقيق (در آیه): هو المحفوظ المحدود. و التقدير كن ممنوعا محدودا و حافظا محفوظا، لا يصل منك ضرر و شرّ الينا. أو اجعل بيننا و بينه حجرا محجورا.

مرحوم علامه در المیزان: **الحجر** الممنوع منه بتحريمه قال تعالى: «وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حِجْرُهَا» «وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا»
 كان الرجل إذا لقي من يخاف يقول ذلك فذكر تعالى أن الكفار إذا رأوا الملائكة قالوا ذلك ظنا إن ذلك ينفعهم. انتهى.
 و عن الخليل كان الرجل يرى الرجل الذي يخاف منه القتل في الجاهلية في الأشهر الحرم فيقول: حجرا محجورا أي حرام عليك
 التعرض لي في هذا الشهر فلا يبدؤه بشر و عن أبي عبيدة: هي عوذة للعرب يقولها من يخاف آخر في الحرم أو في شهر حرام إذا
 لقيه و بينهما ترة.

آنچه ناباوران به تمسخر می گفتند به زودی محقق می شود. اینان فرشتگان را خواهند دید! این دیدار برایشان مایه
 آرامش و بشارت نخواهد بود. رؤیت فرشتگان در باور انسان همراه با بهجت و آرامش است؛ اما نه برای ناباوران. کسانی
 که باور ندارند با حال خودشان با فرشتگان مواجه می شوند. و خواهند گفت: حِجْرًا مَحْجُورًا! بهترین معنا برای این فقره
 معنایی است که مرحوم علامه با توجه به کتب لغت کرده اند. مجرمین خطاب به ملائکه می گویند: ما را پناه و امان دهید.

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ۲۳

به همه ی کارهایی که کرده اند می پردازیم، و آن را چون غباری پراکنده می گردانیم. ۲۳

بیان این آیه تمثیلی است. این که فرمود اعمالشان را چون غباری پراکنده می گردانیم، تمثیلی است از این که اعمال اینان
 حبط می گردد. چنان که گویی اصلاً عملی نداشته اند. آری عمل وقتی از باور صحیح منتج نگردد، اصلاً عمل نیست.
 صرفاً کاری است بی فایده که انجام شده است. علّت روشن است، انسانی که غرق در خودپرستی است، نمی تواند عمل
 الهی و صحیح انجام دهد. بنابراین عمل او در راستای خودخواهیش است و حبط خواهد بود. با این قاعده ی کلی
 تکلیف سؤال رایجی که در اذهان وجود دارد معلوم می شود. این که عمل بدون باور ثمری دارد؟ یا این که تکلیف اعمال
 به ظاهر خیرِ مشرکین در قیامت چه می شود؟

عن أبي إسحاق اللبثي قال قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع) يا ابن رسول الله (ص) أجد من أعدائكم و مناصبيكم من يكثر من الصلاة و من الصيام و يخرج الزكاة و يتابع بين الحج و العمرة و يحض على الجهاد و يأثر على البر و على صلة الأرحام و يقضي حقوق إخوانه و يؤاسيهم من ماله و يتجنب شرب الخمر و الزنا و اللواط و سائر الفواحش فمِمَّ ذاك و لم ذاك ... فقال يا ابراهيم كيف تجد اعتقادهم فقال أرى الناصب على ما هو عليه بما وصفته من أفعالهم لو أعطى أحدهم ما بين المشرق و المغرب ذهباً و فضة أن يزول عن محبة الطواغيت و موالاتهم إلى موالاتكم ما فعل و لا زال و لو ضربت حياشيمه بالسيوف فيهم و لو قتل فيهم ما ارتدع و لا رجع و إذا سمع أحدهم منقبه لكم و فضلاً أشماز من ذلك و تغير لونه و ربي كراهية ذلك في وجهه بغضاً لكم و محبة لهم قال فتبسم الباقر (ع) ثم قال يا ابراهيم ها هنا هلكت العاملة الناصبة تصلي ناراً حامية تسقى من عين آنية و من أجل ذلك قال عز و جل و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۰، ص ۳۸۶ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۲۸

ابواسحاق لیثی گوید: محضر مبارک امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: «ای پسر رسول خدا (ص)، در میان دشمنان و مخالفان شما کسانی را سراغ دارم که بسیار نماز و روزه و زکات می دهند و پیوسته میان حج و عمره بوده، شور جهاد دارند و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صلهی رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی گردد، این به چه سبب و از چه روی است؟» فرمود: «ای ابراهیم! به من بگو اعتقادات [دینی] آن دو دسته از نظر تو چگونه بود؟» ... عرض کردم: «ناصبی را به همان صورتی که شما کارهایشان را وصف کردید دیدم که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبت طاعوت ها دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبت طاعوت ها و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند. و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بدحال شده و از آن مشمئز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می باشد». امام باقر (ع) تبسم کرده و فرمود: «ای ابراهیم! اینجاست که آن تلاش کرده و رنج برده هلاک می شود. و پیوسته در آتش فروزان دوزخ

معدّبند و از چشمه‌های آب گرم جهنّم آب می‌نوشند. (غاشیه/۵۴). و به خاطر همین است که خدای عزّوجلّ می‌فرماید:

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ۲۴

اهل بهشت در آن روز بهترین جایگاه، و نیکوترین محلّ آسایش را دارند. ۲۴

در مقابل بهشتیان که اهل ایمان و تقوا هستند، در بهترین جایگاه، و آسایشی کامل قرار دارند.

مقیل مانند مستقر اسم مکان از قیلولة می‌باشد. قیلولة استراحتی است که در میان روز انجام می‌شود. مراد همان‌طور که عرض شد آسایشی نیک و کامل است.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَتُزَلُّ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ۲۵

و روزی که آسمان با ابرها شکافته شود، و فرشتگان نازل گردند. ۲۵

ابرها خصوصیتی دارند که پوشاندگی آسمان است. در روز قیامت این ابرها اولاً و خود آسمان ثانیاً گشوده و شکافته خواهد شد. تعبیر شکافته شدن آسمان در سه آیه‌ی دیگر نیز آمده است، مانند: سوره‌ی حاقّة آیه‌ی ۱۶: وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. روشن است که مراد از انشقاق آسمان، شکافته شدن ظاهری نیست؛ بلکه مراد این است که وضع آسمان تغییر می‌کند. همان‌طور که بارها عرض شد ملاک در فهم این آیات، آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم است: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

در آن هنگام ملائکه نازل می‌شوند؛ یعنی همگان آن‌ها را رؤیت خواهند کرد: مؤمن و کافر.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ۚ ۲۶

در آن روز مالکیت حقیقی تنها برای خدای رحمان است؛ و روزی دشوار برای کافران است. ۲۶

مالکیت حقیقی در هستی انحصاراً از آن خداوند متعال است. خصوصیتی که خداوند در عالم ماده قرار داد این است که مالکیت حقیقی خداوند برای همگان قابل درک نیست. به همین جهت مالکیت اعتباری خود را حقیقی می‌پندارند. اما عالم قیامت که حقیقت و بطن عالم ماده است، ظهور و بروز مالکیت حقیقی خداوند متعال است. در گذشته درباره‌ی مالکیت سخن گفته شد، و برای جلوگیری از ملال مجدد بیان نمی‌گردد.

دو مطلب در فقره‌ی اول این کریمه هست:

اول واژه‌ی الحق؛ دو نحو می‌توان آن را معنا کرد: اول این که مالکیت حقیقی از آن خداوند است. حق را حقیقی معنا کنیم. دوم معنا کنیم مالکیت در آن روز حق است که منحصرأ در اختیار خداوند است. حق را حق معنا کردیم. دقت کنیم که ملک مبتدا است و حق خبر.

دوم وصفی است که خداوند برای خود در این آیه اختیار کرده است: رحمان. جهت آمدن وصف رحمان این است که مالکیت خداوند رحمانی است، نه با قهر و غلبه. نمود آن همین عالم ماده است. آن قدر لطیف است که انسان‌ها به اشتباه خود را مالک دیدند؛ در قیامت نیز وجهه‌ی مالکیت خداوند همراه با رحمت است. دقت بفرمایید.

آری آن روز برای کافران روزی دشوار خواهد بود. چرا که آن‌ها خود را مالک می‌پنداشتند، در آن روز می‌بینند که هیچ اختیاری ندارند، گویا دست‌وپایشان بسته می‌شود. می‌بینند که همه‌ی باورهایشان سرابی بیش نبوده است.

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ۲۷

و روزی است که ظالم دستانش را می‌گزد، و گوید: ای کاش راه پیامبر را می‌رفتم. ۲۷

انسان در اوج حسرت گاه دستش را می‌گزد؛ بیانی تمثیلی برای حالِ حسرتِ ظالم است. در این حال است که ظالم می‌گوید: کاش مسیر دیگری را در زندگی اختیار می‌کردم، ای کاش راه پیامبر را انتخاب می‌کردم.

نکته‌ی آشکار در آیه این است که اولاً ظالم هم وقتی حقیقت آشکار شود می‌فهمد که راه مستقیم صراط پیامبر است. و ثانیاً ملاک در صحّت مسیر انسان، تطبیق خود و زندگیش بر پیامبر اکرم است. همان‌طور که در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱ آمد: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ۲۸

وای بر من! کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم. ۲۸

در این کریمه به نقش دوست اشاره‌ی روشنی شده است. همنشین انسان در حالِ او بسیار اثر دارد. استمرار هم‌نشینی با خوبان انسان را در مسیر خیر، و هم‌نشینی طولانی با بدان انسان را در مسیر غیر الهی قرار می‌دهد. البته که این تأثیر دفعی نیست و به مرور اتفاق می‌افتد. ظالم در روز قیامت می‌فهمد که معاشرت با فلانی که الهی نبود، چه اثر عمیقی در او نهاده است. در ادامه‌ی حدیث نفس با خودش می‌گوید: کاش با او رفاقت نمی‌کردم.

دَقْتُ کَنیم توصیه‌ای ساده است که تقریباً هیچ کس به آن عمل نمی‌کند. انسان نیاز به معاشرت و هم‌زبانی دارد؛ چه مادی باشد چه در مسیر معنویت. آری انسان معنوی هم نیاز به انس دارد. اگر انسان اهل خدا را یافت، باید آنان را قدر بداند، و انسش با آن‌ها باشد. اما اگر رفیق معنوی نیافت تنهایی هزاران بار بهتر از معاشرت با اهل دنیا است؛ آنان که هم‌شان پیشرفت و سبقت گرفتن در دنیا است. در این بین انسان‌های دیگری هم هستند که ممکن است به ظاهر اهل معنا

نباشند، اما ساده‌اند و در پی امور دنیوی نیستند؛ مانند اهل علم در هر رشته‌ای. معاشرت با آنان نیز بی‌ضرر است. چرا که انسان ممکن است تحمل تنهایی را نداشته باشد. بنابراین از اهل دنیا باید گریخت، و به اهل الله آویخت. باز دقت کنیم که تصور ما از اولیای الهی که عمری را در تنهایی و گوشه‌نشینی سپری می‌کردند درست نیست. البته که ممکن است کسانی بوده باشند که زندگیشان چنین بوده است. اما عموماً اولیای الهی هم نیاز به انس و معاشرت دارند. به زندگی مرحوم انصاری همدانی و علامه طباطبایی نظر کنیم.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ۚ ۲۹

به راستی مرا از یاد خدا پس از آن‌که به من رسیده بود غافل کرد، و شیطان همواره انسان را خوار می‌گرداند. ۲۹

آن رفیق نااهل مرا از یاد خدا بازداشت. یادی که متوجه آن بودم، اما استمرار هم‌نشینی با آن نااهل به مرور یاد خدا را از من ربود. آری شیطان جز به خواری که همان گمراهی انسان است راضی نخواهد شد. برخی از مفسرین فقره‌ی پایانی این آیه را مؤیدی بر این‌که مراد از فلان در آیه‌ی قبل شیطان است گرفته‌اند. به نظر چنین می‌رسد که مراد آیه اعم از شیطان مصطلح است. شیطان انسی همان رفیق نااهل است.

به روشنی در آیه بیان شده است که مهم‌ترین اثر هم‌نشینی با انسان مادی غفلت است. مقابل آن انسان معنوی است، معاشرت با او انسان را متوجه خدا می‌کند. در روایت مشهور از عیسی بن مریم چنین آمد: قَالَتِ الْخَوَارِئُونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نَجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤَيْتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَظِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ. (کافی، جلد اول، صفحه ۳۹)

امیر مؤمنان در حکمت ۲۸۹ بیانی جامع درباره‌ی دوستی که در گذشته داشتند بیان می‌کنند. خوانش آن به جهت جامعیت بسیار خوب است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحْ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضَعِفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصِلٌ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أُمْرَانِ يَنْظُرُ أُيْهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخُلَاقِ فَالْزُمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

امام (عليه السلام) فرمود:

در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود، از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را که می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند. (به دلیل نهایت تواضع، بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد. پیش از حضور در مجلس داورى، دلیلی اقامه نمی کرد. هیچ کس را برای کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد. همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی یافت. او به شنیدن حریص تر بود تا گفتن. او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوی و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می ورزید (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد، اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن ها سبقت

بگیرید و اگر نمی‌توانید همه‌ی آن‌ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید و) بدانید که انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ۳۰

و پیامبر گوید: پروردگار من، اَمّت من قرآن را مهجور قرار دادند. ۳۰

مهجور یعنی ترک کردند و بی‌توجه بودند. رسول خدا در قیامت با لسان شکوه می‌فرماید که قوم من قرآن را رها کردند. مهجور شدن قرآن نیاز به توضیح ندارد، به خود و اطرافمان که نظر کنیم، آشکارا آن را می‌یابیم. قرآن کتاب هدایت است، هر بهره‌ای غیر از هدایت‌گری از قرآن ترک قرآن است. متأسفانه جامعه‌ی مسلمین خصوصاً جامعه‌ی ما گمان توجه به قرآن دارند، اما فقط ظاهری است بدون باطن. مسابقات گوناگون، چاپ انواع و اقسام قرآن، کلاس‌های مختلف و ... همه‌ی این‌ها ممکن است مقدمه‌ای برای ورود به قرآن و انس با آن باشد؛ اما در عین حال ممکن است کاملاً بر خلاف آن هم باشد. به این جهت که ظاهر اهمیت پیدا کرده، و اصل فراموش می‌شود. قرآن برای خواندن، اندیشیدن، و انس گرفتن است. وقتی انسان به ظاهر قرآن توجه دارد، و هیچ تغییری در فکر و زندگیش رخ نمی‌دهد، روشن است که انش با هر چه هست، قطعاً با قرآن نیست.

الرَّسُولُ (ص): فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنْيَقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نَجُومٌ وَ عَلَى نَجُومِهِ نَجُومٌ لَا تَحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحُكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَّةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۴۱۰ الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹

پیامبر (ص): هرگاه آشوب‌ها چون شب تاریک شما را فرا گرفت به قرآن بپسبید زیرا شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش بدی‌ها را می‌دهد و گفته‌ی او تصدیق می‌شود. هرکه قرآن را رهبر خود سازد او را به بهشت کشاند و هرکه آن را پشت سر خود نهد او را به دوزخ راند، قرآن رهنماست که به بهترین راهی نشان دهد و آن کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل مقاصد است، آن جداکننده‌ی حق و باطل و رافع هرگونه اختلاف است، شوخی و سرسری نیست، ظاهری دارد و باطنی دارد، ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش حرم و زیبا است و باطنش ژرف و نارسا، اخترانی دارد و اخترانش هم اخترانی دارند (قسمت‌هایی دارد و هر قسمتش هم قسمت‌هایی دارد) شگفتی‌هایش شماره نشوند و تازه‌هایش کهنه نگردند، در آن چراغ‌های هدایت و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت است، برای کسی که راه آن را بداند.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمَجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ۝ ٣١

این چنین برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، و پروردگارت برای هدایت و یاری کافی است. ۳۱

این آیه بیانی است برای تسلای قلب محبوب خدا پیامبر. هر پیامبری دشمنانی داشت، دشمنانی که مجرم بودند. در میان قوم پیامبر نیز عده‌ای با او دشمنی کردند. این را بدان که خدای تو ربّ تو است، و او هادی و یار تو می‌باشد. چه کلام دلنشینی میان محبّ و محبوب.

آیات ۳۲ تا ۴۰:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ۳۲

کافران گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشده است؟! این چنین (نازل کردیم) تا قلب تو را محکم کنیم، و (قرآن) را

آرام و پیوسته بر تو خواندیم. ۳۲

رتل:

مفردات: اتساق الشیء و انتظامه على استقامة؛ يقال رجل رتل الاسنان. و الترتیل: ارسال الكلمة من الفهم بسهولة و استقامة. التحقیق (در آیه): أى نزل القرآن على حسب الوقائع و الحوادث و المقامات المقتضية، شاهداً علیها و مفسراً لها، لیثبت فیها الفؤاد و يستقر فیها الحكم، و مع هذا فنحفظ الاتساق و حسن النسق و تمام النظم و کمال النضد بین آیاتها و جملاتها.

این کریمه ادامه‌ی تشکیک‌هایی است که کافران قریش درباره‌ی قرآن می‌کردند. در آیات ۴ و ۵ این سوره بخشی از اشکالات آن‌ها بیان گردید. می‌گفتند: چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشده است؟ از آن جهت که قرآن تدریجی و بر اساس حوادث نازل می‌شد، ناباوران این شبهه را القاء کردند. به علاوه که قرآن مانند تورات در الواحی یکباره فرستاده نشد. پیامبر آیات را در طول زمان برای مردم تلاوت می‌کردند. این کریمه در مقام پاسخ‌گویی به این شبهه است.

در پاسخ شبهه‌ی آن‌ها بیان شد: لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا؛ حیات پیامبر اکرم سرشار از اتفاقات و حوادث بود. در اکثر این وقایع به فراخور آیاتی بر پیامبر نازل می‌شد، این ترتیب بر اساس حوادث باعث می‌شد قلب مبارک پیامبر استوار و آرام باشد. همان‌طور که در معنای لغوی ترتیل بیان شد، مراد از ترتیل آهستگی همراه با پیوستگی در طول زمان است. با این که قرآن در طول سالیان نازل گردید، اما از نظم و اتساق برخوردار بود. هیچ نقض و تضادی در آیات دیده نمی‌شد. کلمات و آیات متصل به هم با نظمى درونی نازل می‌گردید. بنابراین نزول تدریجی قرآن علاوه بر این که قلب پیامبر را آرام می‌کرد، خود معجزه‌ای روشن بود. تغییر زمان و حالات در پیوستگی قرآن هیچ نقشی نداشت. از آن جهت

که بسیاری از آیات قرآن متناسب با شأن نزول است، باید تدریجاً نازل می‌گردید. بنابراین این کریمه هم پاسخ شبهه‌ی کافران را می‌دهد، هم به جنبه‌ی دیگری از اعجاز قرآن می‌پردازد.

جهت دیگری که عمیق‌تر است این می‌باشد که قلب پیامبر همواره استوار و آرام بود. جهت این‌که قرآن تدریجاً نازل گردید این بود که عدل پیامبر است. پیامبر در طول حیات مبارکشان با حوادث و حالات مختلفی مواجه می‌شدند، و قرآن بر اساس آن آیه به آیه نازل می‌گردید. این خود دلیل یک‌پارچگی و وحدت قرآن کریم است. تأمل بفرمایید که بیش از این امکان شرح این مطلب نیست.

الرَّسُولُ (ص): يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ تُرْتِلُهُ تَرْتِيلاً، قَالَ: وَمَا التَّرْتِيلُ؟ قَالَ: بَيْنَهُ تَبَيَّنَا وَلَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلَا تَهْدُهُ هَذَّ الشَّعْرِ فَقِفُوا عِنْدَ عَجَائِبِهِ وَحَرِّكُوا بِهِ الْقُلُوبَ وَلَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۴۱۲

پیامبر (ص) به ابن عباس فرمود: ای پسر عباس زمانی که خواستی قرآن بخوانی، آن را با ترتیل بخوان! ابن عباس گفت: «ترتیل چیست؟» فرمود: «قرآن را واضح و شمرده و روشن بخوانید، مانند ریگ و شن آن را به هم نریزید، و مانند شعر خواندن با عجله و سرعت قرائت نکنید، بلکه به هنگام برخورد با عجایب و اسرار آن توقّف کنید، دل‌های خود را متوجّه معانی قرآن نمایید و اصرار نورزید که زود به آخر سوره برسید».

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً. قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع):
بَيْنَهُ تَبَيَّنًا وَلَا تَهْذُءُ هَذَّ الشَّعْرِ وَلَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلَكِنْ أَفْزِعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَلَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۴۱۴ / الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴

عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق (ع) درباره‌ی و قرآن را با دقت و تأمل بخوان (مزمل/۴) سؤال شد؛ فرمود:
«امیر مؤمنان (ع) در پاسخ این سؤال فرمود: قرآن را روشن و آشکار بخوان، و آن را به سبک شعر و نثر نخوان، و دل را
آماده‌ی پذیرش آن قرار بده، و هرگز همت شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝۳۳

هیچ مثلی را برای تو نمی‌سازند مگر این که برای تو کلام حقی، و شرحی نیک عطا می‌کنیم. ۳۳

مراد از مثل، معنای رایجی که در فارسی استعمال می‌شود نمی‌باشد. بلکه معنایی اعم از آن مراد است. این کریمه در
ادامه‌ی آیه‌ی قبل است. مراد این است که اینان تو را رها نمی‌کنند، هر لحظه‌ای چیزی می‌سازند و اتهامی به تو می‌زنند؛
اما ما در کنار تو هستیم. پس هر چه این‌ها بسازند، ما حقیقتی به تو عطا می‌کنیم تا پاسخ این‌ها داده شود. یک نمونه‌اش
شبهه‌ای بود که در آیه‌ی قبل بیان شد. ما حق را که به قلب تو القاء می‌کنیم، آن را مبهم و کلی رها نمی‌کنیم؛ بلکه شرح
و تفسیرش را نیز القاء می‌کنیم. روشن است که مراد فقط آیات قرآن کریم نیست، بلکه همه‌ی حقایقی است که بر قلب
مبارک پیامبر نازل می‌شود. قرآن نیز از آن جمله است.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْلَىٰ سَبِيلًا ۝ ٣٤

اینان که بهروافتاده به سوی جهنم کشیده می‌شوند، آری اینان بدترین جایگاه را دارند، و از همه گمراه‌ترند. ۳۴

این کریمه نیز در ادامه‌ی دو آیه‌ی قبل است. نشان می‌دهد که این‌ها تهمت‌های بسیاری به پیامبر می‌زدند، که قرآن آن تهمت‌ها را نقل نکرده است. اما در پاسخ تهمت‌های آن‌ها می‌فرماید: اینان خود از همه گمراه‌ترند، اینان بدترین حال را دارند. اینانند که با صورت به سوی آتش برده خواهند شد. یعنی آن‌چه را که درباره‌ی تو گفته‌اند سزاوار خودشان است. و در لفافه می‌فرماید آن‌قدر حرف‌هایشان تهی و بی‌ارزش است که شأنیت نقل هم ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ۝ ٣٥

به راستی به موسی کتاب دادیم، و برادرش هارون را همراه او گردانیدیم. ۳۵

در این چند آیه نامی از بعضی پیامبران و قومشان برده می‌شود. داستان موسی در قرآن بارها و بارها تکرار شده است، و مبسوط‌ترین داستان در میان داستان انبیاء مختصّ به او است. در این کریمه می‌فرماید ما به موسی کتاب عطا کردیم؛ مراد تورات است. و برای همراهی او برادرش هارون را با او همراه کردیم.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ۝۳۶

پس گفتیم: به سوی قومی که آیات ما را تکذیب کردند بروید؛ پس آنها را سخت در هم کوبیدیم. ۳۶

دمر:

صاح: الهلاک.

التحقیق: هو الورد علی خلاف جریان العادی و الطبیعی مخرلاً للنظم.

(در آیه): فخرجوا عن النظم فی الحیاة، و اختلّ جریان معاشهم، و استأصل امورهم، و جعل عالیهم سافلهم.

موسی و هارون را به سوی فرعون و آتش فرستادیم. اینان نشانه‌های ما را تکذیب کرده بودند. اما آنها دست از تکذیب نکشیدند، و ما آنها را هلاک کردیم. عبارتی که در چگونگی هلاکت آنها آمده است دَمَرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا می‌باشد. این عبارت در عین حال که دلالت بر هلاکت دارد، دلالت بر نوع خاصّ از میان رفتن آنها نیز می‌کند. اینان در نیل غرق شدند، و بر خلاف قدرت و مکتشان زیر و رو شدند.

وَقَوْمُ نُوحٍ لَّمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ۝۳۷

و هنگامی که قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان کردیم؛ و آنها را برای مردم نشانه قرار دادیم، و برای ظالمان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم. ۳۷

قوم دیگری که وصفشان در این سوره می‌آید، قوم نوح است. این‌ها هم پیامبرشان را تکذیب کردند. این‌که فرمود کَذَبُوا الرُّسُلَ به جهت این است که چون نوح را تکذیب کردند، در واقع همه‌ی پیامبران را تکذیب کردند. چرا که بطن دعوت همه‌ی پیامبران یکی است. انجام این‌ها غرق شدن بود. قوم نوح به واسطه‌ی نوع عذابشان نشانه‌ای برای اقوام بعدی بودند.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ۝۳۸

و عاد و ثمود و اصحاب رس و مردمان بسیاری که در فاصله‌ی میان آنان بودند. ۳۸

در این آیه نام چند قوم دیگر بیان می‌گردد: عاد، ثمود، و اصحاب رس. در میانه‌ی این اقوام عده‌ی دیگری هم زندگی می‌کردند که مشابه اقوام پیشین و بعدی بودند. در تطبیق اصحاب رس اقوالی مطرح است که به نظر خالی از فایده می‌آید.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ۝۳۹

برای همگی تمثیل‌هایی بیان کردیم، و همه‌شان را سخت هلاک کردیم. ۳۹

آری برای همه‌ی این اقوام حجت و برهان آوردیم؛ و در قالب مثال برایشان ساده و روان ساختیم. اما باور نکردند و سرانجامشان هلاکت بود.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا فِيهَا مَطَرًا سَوًّا أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ۝۴۰

بر قریه‌ای که باران عذاب بر آنان بارانده شده بود گذر کردند، آیا آن را ندیدند؟! اینان امید و باوری به زنده‌شدن دوباره ندارند. ۴۰

قریه‌ای که باران عذاب بر آن بارید، قوم حضرت لوط است. می‌فرماید بر اثرات باقی‌مانده از قوم لوط که عبور کردید عبرت نگرفتید؟! آری این‌ها باور به حیات دوباره پس از مرگ ندارند.

آیات ۴۱ تا ۶۲:

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۴۱

هنگامی که تو را می بینند، جز به ریشخند نمی گیرند؛ این است آن که خداوند به پیامبری فرستاده؟! ۴۱

معنا روشن است. کافران پیامبر را استهزاء می کردند، و دائماً ایشان را آزار می دادند. خداوند حتی الفاظ سخیف آن ها را

نیز بیان کرده است.

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۴۲

اگر پای معبودانمان نایستاده بودیم، نزدیک بود که از اعتقاد به آن ها ما را دور کند. به زودی که عذاب را ببینند می فهمند

چه کسی گمراه تر است. ۴۲

گویا با هم صحبت می کنند و می گویند: اگر در مسیری که هستیم پایمردی نمی کردیم، ما را هم از اعتقاداتمان

برمی گرداند. انتهای آیه خطاب خداوند به آن ها است. می فرماید: به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی گمراه است.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ٤٣

آیا آن‌که هوای خود را معبودش گرفته دیده‌ای؟ آیا تو بر او مراقب می‌توانی باشی؟! ٤٣

آری اینان به جای خداوند امیالشان را اله خود می‌دانند. مراد از هَوَاهُ خواهش‌های مادی است که هیچ گاه پایان ندارد. هیچ کس اعتراف نمی‌کند که خدایش خودش است و خواهش‌هایش. اما درون را که بکاویم می‌بینیم که همه‌مان همین گونه‌ایم. چون در جهل مرکب غوطه‌وریم خود را این‌گونه نمی‌پنداریم. در دنیا سرعت گرفته‌ایم، و به محض رسیدن به یک آرزو، آرزویی دیگر برای خود تدارک می‌بینیم. عموماً آرزوهای بسیاری هم داریم که تمام طول حیات در حال برنامه‌ریزی برای کسب آن‌ها هستیم. هرچه به آن برسی، پس از رسیدن رنگ می‌بازد و دیگری جایش را می‌گیرد. این خصوصیت عالم ماده است؛ هیچ چیز پایدار نیست. عمر تمام می‌شود و مشغول رسیدن به خواهش‌های بی‌پایان خود بوده‌ایم.

در ادامه خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید: تو نمی‌توانی کسی را از عالم ماده جدا کنی، و به حقیقت وارد کنی. این گامی است که هرکس خود باید بردارد. با فکر یا محبت، اما تنها خودش می‌تواند این اراده را بکند. پیامبر بر هدایت امت حریص بود، و تاب ناباوری امتش را نداشت. خداوند با زبان مهر بارها در قرآن به او فرمود این قدمی است که خودشان باید بردارند. مانند سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۶: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. جان عالم فدای رسول مهربان باد.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۚ ۴۴

آیا گمان می‌کنی که بیشترشان می‌شنوند یا فکر می‌کنند؟! این‌ها جز به‌سان چهارپایان نیستند! بلکه از آن‌ها نیز گمراه‌ترند.

۴۴

کسانی که امیالشان را خدای خود قرار دادند، از حیوانات پست‌ترند. آری اینان درکی از حقیقت عالم ندارند، و نمی‌خواهند به چیزی غیر از موهوماتشان بپردازند. اینان نه می‌شنوند، نه اندیشه می‌کنند. یعنی نه گوششان به عنوان نماد ورودی درک انسان کار می‌کند؛ نه عقلشان به عنوان ابزار اندیشه و محک حقایق کار می‌کند. نتیجه‌ی مسیر زندگی‌شان چه می‌شود؟ به‌سان چهارپایانند. اما نه، حیوانات آن‌چه بر عهده‌شان گذاشته شده است را انجام می‌دهند؛ بلکه از حیوانات هم کمتر حقیقت را درک کرده‌اند! بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا را این چنین نیز می‌توان معنا کرد. در میان همه‌ی موجودات عالم ماده، تنها انسان و جنّ قابلیت درک حقایق را دارند. بنابراین انسان و به تبع آن جنّ که مجردند، اگر ساکن بمانند و حرکت ایمانی نداشته باشند، در واقع ساکن نمانده‌اند، و رو به زوال در حرکتند. مجرد و فوق تجرّد ایستایی ندارد، یا روبه رشد است، یا انحطاط. به همین جهت در کریمه او را از حیوانات گمراه‌تر معرفی کرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ٤٥

آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانده است؟ اگر می‌خواست آن را بی‌حرکت قرار می‌داد؛ آری خورشید را

دلیل و نشانه‌ی سایه قرار دادیم. ٤٥

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ٤٦

سپس سایه را آرام برگرفتیم. ٤٦

حال به سایه بنگرید، سایه به واسطه‌ی نور خورشید است که ایجاد می‌شود. تغییرات زمین در چرخش به دور خورشید، سایه را می‌گستراند و جمع می‌کند. اگر خورشیدی نبود سایه‌ای نبود، و اگر حرکت زمین به دور خورشید نبود، سایه همواره یکسان و بی‌حرکت بود. این آیه بیانی تمثیلی از حال انسان در دنیا است. حالات انسان در زندگی آن به آن متفاوت است. گاهی در بسط است، و گاهی در قبض؛ اما همواره مؤیدی همراه او است: ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا. خورشیدی تابان همراهیش می‌کند، دقت که کند دلیل بسط و قبضش خود خورشید است. اگر همواره حالش یکسان بود زنده نبود؛ ماده بود، فاقد معنا. اما انسان موجودی زنده، مجرد و فوق تجرد است. بنابراین هیچ‌گاه حالش یکسان نیست. حال باید فکر کند و ببیند منشأ این حالات را در خود می‌یابد!

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا می‌تواند اشاره به پایان حیات انسان در این وادی باشد. به تدریج این سایه برگرفته می‌شود و عمر انسان پایان می‌یابد.

روشن است که ما آیه را تمثیلی معنا کردیم، گرچه اکثر مفسرین چنین معنا نکرده‌اند. به نظرمان آمد این معنا تطابق با آیات گذشته دارد.

این کریمه مورد استناد عرفا نیز هست. معانی عمیقی را ذیل أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ بیان کرده‌اند. این نوشتار مجال بیان آن اقوال نیست، گرچه بسیار زیبا است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ٤٧

و او است که شب را برایتان چونان پوشش، خواب را مایه‌ی آرامش، و روز را برای حرکت قرار داد. ٤٧

خداوند مهربان شب را لباس و پوشش قرار داد. تعبیر لباس برای شب از این جهت است که شب چونان پوشاننده‌ای انسان را در برمی‌گیرد، و از حرکت و فشارهای روز ایمن می‌کند. چونان که لباس انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند. و خواب را مایه‌ی آرامش انسان قرار داد. پس از استراحت و آرامشی که در شب بر انسان حاکم است، روز را مایه‌ی حرکت و جنب‌وجوش قرار داد. روز برای کسب دانش و روزی است. اقتضای روز چنین است. گرچه به‌هم‌ریختگی اوضاع دوران این نظم ازلی قرار داده‌شده و نیکو برای انسان را برهم زده است. انسان اگر بخواهد آرامش داشته باشد، لازم است از قاعده‌ی طبیعت برای خواب و حرکت پیروی کند. شب را بخوابد، و روز در پی کسب باشد. همه‌ی این‌ها الطاف و موهبت‌های خداوند است. ما همه بارها تجربه کرده‌ایم پس از روزی سخت و دشوار، خواب که به چشم می‌آید، گویا آرامشی عمیق ما را در برمی‌گیرد. پس از آن که انسان برمی‌خیزد گویا اصلاً دیروزی نبوده است!

استفاده‌ی از خواب آرام در شب نیازمند مقدمه‌ای نه چندان دشوار است. دغدغه‌ها، تشویش‌ها، اضطراب‌ها، و... در شب تبدیل به تصورات مبهم می‌شود؛ و خواب که مایه‌ی آرامش است را از بین می‌برد. شب می‌شود زیستن دوباره‌ی مسائلی که در روز با آن مواجه بوده‌ایم. راه این است همان‌طور که در روایات آمده است ساعاتی پیش از خواب برنامه داشته باشد. در نصوص خواندن سوره‌هایی از قرآن و اذکاری بیان شده است. در کلام عرفا نیز آدابی برای خوابیدن بیان شده است. مانند آن‌چه مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب لقاء الله بیان کرده‌اند. مهم این است که تعدادی از این دستورات را انتخاب کند و هر شب بر آن مداومت کند. اگر اهل مراقبه است حدود نیم ساعتی نیز در حال مراقبه بودن بسیار پرفایده است. نکته‌ی دیگر ترک موجبات خطورات است. مانند گوشی، تلویزیون، و حتی کتاب. به تدریج که انسان رشد کند خواب نیز همراه با توجه و سیر خواهد بود. معارف بلندی در خواب به عرفا رسیده است که در بیداری دست‌نیافتنی بود.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ٤٨

او است که بادهای را پیش از نزول رحمتش به بشارت می‌فرستد، و از آسمان آبی پاک فروفرستادیم. ٤٨

بادهای در اختیار او هستند و به فرمان او حرکت می‌کنند. او بادهای را می‌فرستد تا بشارتی بر آمدن ابرها باشد. ابرهای باران‌زایی که تجلی رحمت و مهر الهی بر هستی هستند. باران می‌بارد، آبی پاک که به واسطه‌ی آن حیات جریان می‌یابد.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْ آسَى كَثِيرًا ٤٩

تا زمینِ مرده را زنده کنیم، و چهارپایان و انسان‌های بسیاری که آفریده‌ایم را سیراب کنیم. ٤٩

باران که بارید زمینی که پیش از آن مرده بود دوباره حیات می‌یابد. باران موجودات را سیراب می‌کند، چهارپایان و انسان‌ها را.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ٥٠

آن را میانشان گوناگون قرار دادیم تا متذکر شوند، اما اکثر مردم جز ناسپاسی کاری نمی‌کنند. ٥٠

ظاهر چنین است که این آیه نیز در ادامه‌ی آیات قبلی درباره‌ی باران است. بنابراین ضمیر در صَرَّفْنَاهُ به ماء برمی‌گردد. باران اگر دائم ببارد، خسران به بار می‌آورد؛ و اگر هیچ نبارد هم حیات از آن سرزمین می‌رود. بنابراین با حرکت باد و ابرها، باران را در مناطق زمین پخش می‌کنیم. به واسطه‌ی این دگرگونی هر منطقه‌ای به اقتضای طبیعتش باران دریافت

می‌کند، و چرخه‌ی حیات پایدار می‌ماند. این تصریف از آیات الهی است. با دقت در همین امر به ظاهر ساده می‌توان یاد خداوند کرد و عبرت گرفت. اما افسوس که اکثر ما شاکر نیستیم.

از دیگر مصادیق صَرَفَنَاهُ خشک‌سالی‌ها و باران‌های سیل‌آسا است؛ این‌ها هم تغییراتی است تا انسان متوجه خدا گردد.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ۝۵۱

اگر می‌خواستیم در هر آبادی بیم‌دهنده‌ای می‌فرستادیم. ۵۱

به نظر می‌رسد با توجه به آیه‌ی بعدی، این کریمه درباره‌ی پیامبر اکرم است. مراد این است که تو آن‌قدر نزد ما عظمت داری، که نیازی به مبعوث کردن پیامبران دیگر در هیچ جای عالم، و در هیچ زمان دیگری وجود ندارد. بنابراین علت این‌که پیامبر دیگری در زمان حیات پیامبر و پس از ایشان مبعوث نشد، و ایشان خاتم انبیاء هستند، عظمت و شأن ایشان است.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۝۵۲

از کافران اطاعت مکن، و با آنان به واسطه‌ی قرآن جهادی جانانه کن. ۵۲

معنای آیه روشن است. ضمیر در به مطابق ظاهر به قرآن برمی‌گردد. یعنی به واسطه‌ی آن‌چه در قرآن برای جهاد و عدم اطاعت از کفار آمده است، با آنان مقابله کن. به تعبیری دقیق‌تر یعنی تو هیچ‌گاه از کافران تبعیت نمی‌کنی، و با آنان

مطابق قرآن که حقیقت خود توست مواجه شو. توجّه بفرمایید که این سوره در مکه نازل شده است، و نمی تواند مراد از جهاد در کریمه جهاد مصطلح باشد. به همین جهت معنایی دیگر عرض شد.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ۝۵۳

او است که دو آب را به هم می رساند، یکی شیرین است و گوارا، و آن یکی شور و تلخ؛ میانشان حائل و مانعی قرار داد. ۵۳

این کریمه مانند آیات ۱۹ و ۲۰ سوره ی الرحمن است. به همین جهت آنچه در سوره ی الرحمن بیان شد، مجدد ذکر می گردد.

برای این آیات تفاسیر عجیبی شده است، که بیشتر خیال پردازانه است، و ناظر به واقعیت های طبیعی نمی باشد. گفته اند مراد دو دریا است که با هم در تماس هستند، گویا بینشان حائلی است که مانع اختلاط آب آنها می شود؛ همواره یکی شور و دیگری شیرین است. وقتی در دریاهای زمین جستجو می کنیم، این تصویرسازی یافت نمی شود؛ حتی بین رودها و دریا نیز این حال وجود ندارد. آنچه به طور طبیعی اتفاق می افتد اختلاط است. رودها به دریا می ریزند و شور می شوند، دریاهایی که با هم در تلاقی هستند شور می باشند. برای رهایی از این واقعیت مسلّم، مثال هایی را روی کره زمین زده اند، که هیچ کدام در عالم خارج واقعیت ندارد. در نتیجه نمی توان آیات را با تصویرسازی غیر واقعی معنا نمود، باید مطابق با واقعیت های طبیعی معنا شود.

مراد از بحر فقط دریا نیست، هر آب مجتمعی را بحر می گویند. بنابراین معنای تحت اللفظی آیه چنین است: دو مجموعه آبی که رها و در حرکتند، و با هم ملاقات دارند. میان آنها برزخی است که با هم آمیخته نشوند.

در نتیجه منظور آیات دو دریای خاصّ نیست، بلکه مراد آب‌های شیرین و شور است. آنچه در طبیعت اتفاق می‌افتد عجیب و فوق‌العاده است. آب دریاها تبخیر می‌شود، با نزول باران و برف آب شیرین به زمین بازمی‌گردد. این آب شیرین در میان زمین یا کوه‌ها می‌ماند، و به صورت رودهای شیرین جریان پیدا می‌کند. دوباره به دریاها بازمی‌گردد، و شور می‌شود، و این چرخه همواره ادامه دارد. این چرخه موجب فواید بسیاری در طبیعت است. چرخه‌ی فوق نشان می‌دهد که چندین بار میان آب شیرین و شور برزخی حائل است. وقتی آب تبخیر می‌شود برزخی میان آسمان و زمین است. وقتی به زمین بازمی‌گردد، و شیرین باقی می‌ماند برزخ دیگری توسط زمین است، که مانع اختلاط شور و شیرین می‌شود. و در نهایت در محلّ تلاقی با دریاها اختلاط پیدا می‌کند و شور می‌شود.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۝۴

او است که انسان را از آب آفرید، و سپس او را نسب و سبب نهاد، پروردگار تو بسیار توانا است. ۵۴

صهر:

مقایس: اصلان: أحدهما على قری، و الآخر على إذابة شیء. فالاول الصهر و هو الختن (خویشاوندی). و الاصل الآخر اذابة الشیء يقال صهرته الشمس، كأنها أذابته.

مرحوم مصطفوی در کتاب شریف التحقیق به خوبی معنا را در آیه شرح داده‌اند، به همین جهت تصویر این بخش ضمیمه می‌گردد:

والتحقيق :

أَنَّ الأصل الواحد في المادّة: هو التقَرُّب بتزوُّج. يقال صهرت الشيء: قرَّبته. والمصاهرة: التزوُّج. والصهر: هو المتقَرَّب بالتزوُّج وهو الختن، فَإِنَّهُ يُظْهَر التزوُّج من المرأة.

فالأصهار على هذا تعمُّ أهل بيت الرجل والمرأة جميعاً.

وهو الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا - ٢٥ / ٥٤.

النَّسَبُ والصَّهْر مصدران، والحمل على البشر مبالغة، أي فجعله ذا نسب بالانتساب بتوالد، وذا مصاهرة بالتزوُّج، وبهذه الطريقة حصلت الكثرة والانتشار. وأما ذكرهما بعد الخلق: فَإِنَّ هذا الجعل هو السبب في البقاء وإدامة الذرِّيَّة والنسل بعد إيجاد أصل البشر.

وأما مفهوم السطوع والعرض على الشمس والإحراق: فهو مأخوذ من اللغة العبريَّة، كما رأيت. ومع ذلك ففيه نوع تقَرُّب وعرض على الحرارة أو الشمس، كما لا يخفى.

با توجه به معنای صهر که خویشاوندی از طریق ازدواج است، نسب به معنای خویشاوندی از طریق توالد است. یعنی از طریق مرد و زن نسل بشر ادامه و کثرت می یابد. با توجه به معنایی که عرض شد خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا یعنی همه‌ی انسان‌ها از آب به طور عام و از نطفه به طور خاص خلق می شوند. آری او بر هر کاری توانا است؛ او است که از نطفه‌ای کثرت بشر را پدید آورد. وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا.

خلقت از آب می تواند باب فکری عمیق تری را نیز بگشاید، به دلیل محذوراتی از بیان معذورم. ان شاء الله خواننده به بیانات مرسوم و گفته شده در تفاسیر اکتفاء نکند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ٥٥

به جای خدا چیزی می پرستند که نه نفعی برایشان دارد، نه ضرری به ایشان می رساند. و اهل کفر برابر پروردگارشان پشتیبان یکدیگرند. ٥٥

معبودانی که انتخاب کرده اند هیچ خاصیتی ندارند. حتی قادر نیستند کوچک ترین نفع و ضرری به شما برسانند. ملاک سود و زیان برای انسان کاملاً محسوس است، و دائم در زندگی با این موضوع مواجه است. به همین جهت استدلال روشنی در آیه بیان شد که با ذهن انسان آشنا باشد.

كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا: کافران در مسیر کفر همراه و پشت یکدیگرند. این تعبیر علاوه بر معنای روشنی که دارد مصادیق روزمره ای هم دارد. اهل دنیا در مسیر دنیاپرستی دست در دست هم دارند، دائماً یکدیگر را شارژ می کنند، و هر کس که در این مسیر نباشد را از گردونه خارج می کنند. گفت وگوها و معاشرت های اکثر انسان ها حول دنیا است. اگر کسی با این فضا مأنوس نباشد، به سادگی کنار گذاشته و عزلت نشین می شود. سخن در این باب بسیار است، اما در حوصله ای این نوشتار نمی باشد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ٥٦

و تو را تنها بشارت دهنده و اندازنده فرستادیم. ٥٦

تو تنها وظیفه ای ابلاغ به امت داری؛ فقط باید آن ها را از آنچه هستند بیم دهی، و به آنچه می توانند بشوند بشارت و امید. جز این مابقی بر عهده ی تو نیست.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٥٧

بگو من از شما اجری نمی‌خواهم، غیر از این‌که هر که بخواهد راهی به سوی پروردگارش پیش گیرد. ٥٧

آنچه همه‌ی انبیاء گفتند را پیامبر اکرم نیز به امتش می‌فرماید: در قبال انجام مسئولیت‌م هیچ مطالبه‌ای از شما ندارم. در گذشته عرض شد که مطالبه‌ی مادی در قبال امور معنوی اثر مطلق آن امور را از میان می‌برد. پیامبر مهربان ما یک انتظار از امت بیش ندارد: این‌که هر انسانی بتواند راه خود را به خداوند به‌واسطه‌ی وجود مبارک ایشان بیابد. بتواند از دنیا کوچ کند، و راه خداوند را طی کند.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُذْنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ٥٨

بر زنده‌ای که هیچ‌گاه نمی‌میرد توکل کن، و او را با حمد تسبیح کن؛ همین که او به گناهان بندگان‌ش آگاه است کافی است. ٥٨

حال که آنچه باید به گوش و جان امت رساندی، بر ما توکل کن. دیگر راه یافتن اینان به مسیر الهی با خودشان است. خود باید مسیر ما را انتخاب کنند. فرمود: تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ. حیّ نام ذیل هو است. چنان‌که در آیه‌الکرسی آمد: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...**؛ او زنده‌ای است که مرگ درباره‌اش امکان تصور ندارد. بنابراین با حیاتی که ما درک می‌کنیم تفاوت بسیار دارد. همه‌ی هستی مصداق حیات او است. می‌فرماید بر خدایی که زنده‌ی مطلق است توکل کن؛ چرا که هر آنچه در هستی حیات دارد و به عبارت دقیق‌تر هر آنچه هست، جلوه‌ای از حیّ بودن او است. بنابراین سپردن خود و امور خود به دیگری سالبه‌ی به انتفاء موضوع است. چرا که اگر او حیّ مطلق است دیگری حیات

بالاستقلال ندارد. در این مطلب دقت بفرمایید؛ تفکر در حیّ و سپس قیوم می‌تواند باب‌های بسیاری از معارف را بگشاید، اما کلام را تا این‌جا بیشتر نمی‌توان ادامه داد.

سَبِّحْ بِحَمْدِهِ: در گذشته عرض شد که تسبیح درست و کامل درباره‌ی خداوند متعال تسبیح همراه با حمد است؛ همان‌طور که در ادبیات قرآن آمده است. او را منزّه از تمام شوائب و نقص‌ها می‌دانیم، اما منزّه دانستن همراه با حمد، یعنی در عین حال که او را تنزیه می‌کنیم، همه‌ی خوبی‌ها و کمالات را به او منسوب می‌دانیم. تنزیه صرف خالی کردن ظرف است، همراه با حمد که شد، ظرف خالی پر می‌شود.

معنایی ادقّ که با توجّه به فقره‌ی پیشین می‌توان بیان کرد این است که تنزیه از نقائص نیست، چرا که او حیّ مطلق است، و در نتیجه نقصی در عالم قابل تصوّر نیست، بنابراین تسبیح رها شدن از قیود وهم و جهل است. این رهایی وقتی شدنی نیست که حیّ و قیوم درک شود، درک آن همان حمد حقیقی است.

كَفَى بِهِ يَذْنُوبٍ عِبَادَةً خَيْرًا: او عالم به همه‌ی هستی است. من جمله عالم به حالِ بندگان، و بدی‌های ایشان است. پس تو بدی‌های آن‌ها را رها کن. کاری در قبال آن نمی‌توانی بکنی. کار را که به ما سپردی مابقی را رها کن. ما به حالِ آن‌ها آگاهیم و همین کافی است.

با توجّه به توضیحات قبلی می‌توان معنایی ادقّ بیان نمود. رأس ذنوب پندار وجودِ خود بالاستقلال است. پس از آن است که انسان در ردائیل وارد می‌شود. خداوند می‌فرماید ما می‌دانیم که چرا انسان‌ها متوجّه توحید نمی‌شوند. آن‌ها خود را باور کرده‌اند، و بالتّبع غایت حیاتشان را نیز بر همین اساس باور دارند. علم ما به حالِ آن‌ها کفایت می‌کند، چرا که آن‌ها تا خود نخواهند از این وهم خارج شوند راهی برایشان قابل تصوّر نیست.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ۝٥٩

آن که آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها است را در شش دوره آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت؛ او است رحمان، از او طلب کن که آگاه است. ۵۹

این کریمه مطابق با آیهی ۵۴ سورهی اعراف است: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. این معنا در آیات دیگری نیز آمده است. در سورهی اعراف عرض شد:

خلقت آسمان‌ها و زمین در ۶ روز صورت گرفته است. در هفت آیه به سِتَّةِ أَيَّامٍ اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود. خورشید، منظومه‌ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی‌توانند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از سِتَّةِ أَيَّامٍ ۶ دوره است. اما این که ۶ دوره به چه معنا است بر ما پوشیده است.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ؛ پس از خلقت عالم، بر مسند حکمرانی آن تکیه زد. بر تخت (عرش) تکیه زدن کنایه‌ای از فرمانروایی بر عالم است. روشن است که حکمرانی خداوند متعال از قبیل فرمانروایی پادشاهان نیست! این عبارت در آیه کنایی است. رابطه‌ی خداوند متعال با هستی، رابطه‌ی علی و معلولی است، و به تعبیر ادقّ رابطه‌ی اضافی اشراقی است. دَقَّتْ بفرماید.

پس از فقره‌ی اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ فرمود: الرَّحْمَنُ؛ دقیقاً معادل الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (آیه‌ی ۵، سوره‌ی طه) است. مراد این است که حاکم و مالک مطلق هستی با وجهی رحمانیت با هستی برخورد می‌کند. یعنی از میان تمامی اسماء خود، رحمت را بر خلق اختیار کرده است. گرچه می‌توانست طور دیگری نیز امور عالم را پیش ببرد. پس ما با خداوند رحمان مواجه هستیم. چنان که مهم‌ترین آیه‌ی قرآن بسم الله الرحمن الرحيم است. حال که چنین است همه‌ی امور را به او بسپار و فقط طلب و خواست از او باشد؛ چرا که او بر همه چیز آگاه است: فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا. به تعبیر دیگر فَاسْأَلْ امر تشریعی

نیست، بلکه بیان حقیقتی تکوینی است. یعنی وقتی تنها اوست که حیّ است اولاً، و مالک حقیقی اوست ثانیاً، از هر که در عالم طلب کنی از او طلب کرده‌ای؛ چه بدان آگاه باشی چه نباشی.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا ۖ ۶۰

چون به آن‌ها گفته شود که به (خدای) رحمان سجده کنید، گویند: رحمان کیست؟! به آن‌که تو فرمان می‌دهی سجده کنیم؟! این‌گونه است که بر نفرتشان افزوده می‌شود. ۶۰

روشن است که اگر انسان خداوند را مالک مطلق بداند، و در عین حال بداند که او در عین کبریایی با وجهه‌ی رحمت با هستی برخورد می‌کند، در مقابلش خاضع و ساجد خواهد بود. و همان‌طور که در فَاسْأَلُ بِهِ خَبِيرًا بیان شد، این امر به سجده نیست، بلکه حقیقت ماسوی در مقابل حق متعال است. اما کافران که در تکبر غوطه‌ور بودند، به جای سجود در برابر چنین خدایی گفتند: مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا! چرا ما باید به سخنان و فرامین تو گوش سپاریم؟! اصلاً خدای رحمان که به ما معرفی می‌کنی کیست؟ آری اینان وقتی با حقایق من جمله قرآن مواجه می‌شوند، به جای هدایت بیشتر در ضلالت فرو می‌روند: زَادَهُمْ نُفُورًا. همان‌طور که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی بقره آمد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ٦١

مبارک است آن که در آسمان ها برج هایی قرار داد؛ و در آن چراغ و ماه تابانی قرار داد. ٦١

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۡ أَرَادَ أَنۡ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ٦٢

اوست که شب و روز را در پی هم قرار داد، برای کسی که بخواهد پند گیرد یا شکر کند. ٦٢

این دو آیه بیان عظمت خداوندی است که در آیه ی ٥٩ بیان شد. از آن جهت که کافران با استهزاء و تکبر در برابر چنین خدایی سخن گفتند، در این آیه شرح جمله ای از خداوندی خدا بیان می گردد.

مراد از بروج یا ستارگان است، یا منازلی که به جهت چرخش زمین گرد خورشید پدید می آید. احتمال هم دارد مراد صورت های فلکی باشد. مراد از سراج به جهت نورانی بودن خورشید است.

از چرخش زمین شب و روز پدید می آید، که پی در پی هم می رود و می آید. همه ی این ها برای اهل ذکر مایه ی عبرت و پند است. لطافتی در لَمَنۡ أَرَادَ أَنۡ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا نهفته است؛ این که پیایی بودن روز و شب، از این جهت نیز هست که غفلتی مستمر در جان انسان شکل نگیرد. فرصت ها را غنیمت شمارد؛ اگر در روز غافل بود و شکر الهی نکرد، در شب جبران مافات کند. و اگر در شب متذکر نبود، روز را به توجه بگذرانند.

عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَبِّمَا فَاتَّيْنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ الشَّهْرِ وَالشَّهْرَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ فَأَقْضِيهَا
بِالنَّهَارِ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ قَالَ قُرْءٌ عَيْنٍ لَكَ وَاللَّهِ ثَلَاثًا إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً فَهُوَ قَضَاءُ صَلَاةِ النَّهَارِ
بِاللَّيْلِ وَقَضَاءُ صَلَاةِ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَهُوَ مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُكْنُونِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۴۶۲ / بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۴۳ / وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۲۷۹

جمیل از امام صادق (ع) روایت می‌کند و می‌گوید: «شخصی نزدشان آمد و گفت: «ای فرزند رسول خدا (ص) جانم به فدایت؛ چه بسا که نماز شب یک یا دو یا سه ماه من قضا شود، آیا می‌توانم آن را در روز انجام دهم؟» ایشان فرمود: «به خدا قسم، این موجب روشنی چشمانت خواهد شد». و سه بار تکرار کرد؛ و سپس آیه‌ی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً را خواند. و فرمود: «منظور از این آیه، ادای نماز روز در شب و نماز شب در روز می‌باشد و این از اسرار پنهان آل محمد می‌باشد».

آیات ۶۳ تا انتهای سوره:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۖ ۶۳

بندگانِ خدایِ رحمان آنانند که بر زمین فروتنانه گام برمی دارند؛ و آن گاه که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار دهند، با سلام (نرمی) پاسخشان را می دهند. ۶۳

در این آیات خداوند متعال برخی از صفات بندگان خودش را برمی شمارد. تعلق بندگان خدا به وصفِ الرحمان لطافتی دارد. می توانست عباد الله یا دیگر اوصاف خداوند بیان شود. جهت اول استَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ است که در آیه ی ۵۹ آمد. و جهت دوم استهزائی است که کافر پیشه گان درباره ی رحمان کردند: مَا الرَّحْمَنُ أَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا. حال در این کریمه بندگان را بندگان خداوند رحمان معرفی می کند.

هون:

مقایس: يدلّ على سکون أو سکينة أو ذلّ.

التحقيق: هو ما يقابل القهر و الكرامة و العظمة، أى حقارة لا كرامة و لا عظمة فيه.

ایشان با توجّه به آیاتی که دلالت بر عذاب و حقارت دارد، هون را به معنای وقار و سکینه نمی داند. و می گوید: فلا يصحّ تفسير المادّة بالوقار و السکينة و السهولة و الرفق و اللين، فإنّ العذاب لا معنى بكونه ذا وقار و سکينة و رفق و لينه، و هكذا فى خلود اهل النار بحالة الوقار و السکينة.

و در جمع بندی می فرماید: لا يخفى أن انسب كلمة يفسّر بها المادّة: هو كلمة خواری بالفارسية.

دَقَّت فوق العاده ای در واژگان دارند؛ خدا او را با اولیائش همراه کند.

با توجّه به اصلِ واژه که مرحوم مصطفوی بیان کردند، مراد از هون در آیه در یک لغت مانند آرامش یا فروتنی ممکن نیست. روشن است که مراد حقارت و پستی که در حاقّ واژه می باشد نیز نمی باشد. می توان فروتنی و خضوعی معنا کرد که خود را در باطن فقیر و بی چیز می داند. یعنی فروتنی که در رفتار و منش آنان مشاهده می شود، ناشی از فقر ذاتی

است که درکش کرده‌اند. ناشی از تمرین اخلاقی یا گزاره‌های ذهنی نیست. بنابراین این که فرمود: **يُثْبُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا**. یعنی دائماً و لحظه لحظه‌ی زندگیشان همراه با این حال است. راه رفتن بر زمین نشانه‌ای از دوام حال است. **إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا**: کسی که فقرِ خود را در درگاه الهی درک کرده باشد، کسی را کوچک‌تر از خود نمی‌بیند؛ همه را در این درگاه یکسان می‌داند. تکبر نیز به کلی در او از میان رفته است. در نتیجه به عنوان یک مثال در کریمه بیان می‌شود، که وقتی جاهلان به آن‌ها سخن درشتی می‌گویند، آن‌ها در پاسخ با نرمی و لینت پاسخ می‌دهند. مراد از سلام امنیت و آرامش است. یعنی شما در سلم هستید، هیچ گزندی به شما نخواهد رسید.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ٦٤

آنان شب را برای پروردگارشان در سجده و قیام صبح می‌کنند. ٦٤

وصف دیگری که خداوند متعال برای بندگانش بیان می‌کند بیتوته است. مراد از بیتوته درکِ شب است. معمولاً متبادر در شب‌زنده‌داری است. البته که لزوماً به معنای بیدار بودن در شب نیست. بلکه مراد همان‌طور که عرض شد درکِ حضور در شب است. بنابراین کسی که خوابش نیز بیداری است، شب را بیتوته کرده است.

بندگان خدا شب را در حالِ حضور به صبح می‌رسانند. شوق و محبت الهی نمی‌گذارد که به‌سان اهلِ دنیا غافلانه شب را صبح کنند. به همین جهت گفته شد: **لِرَبِّهِمْ**. اهل محبت این فراز را درک می‌کنند.

شب تا به صبح در حالِ سجده و قیامند. این دو مثالی است از حالِ ایشان. در سجده‌اند یعنی آنچه در روز از فقرِ باطنی یافتند را در شب به عمل می‌آورند. هون در روز منتهی به سجده در شب می‌شود. حال چه ظاهراً در سجده باشند، چه فقط باطنشان در حالِ سجده باشد. در حالِ قیامند، یعنی نماز می‌خوانند، خصوصاً نماز شب می‌خوانند. البته که نماز خواندن نیز مثالی از قیام است. مراد از قیام توجه دائمی است.

آیات زیادی در قرآن به این حال در شب اشاره کرده است. آیات ابتدایی سوره‌ی مزمل در افاده‌ی این مضمون بسیار عالی است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۖ ٦٥

می‌گویند: پرودگارا، عذاب جهنم را از ما دور کن، که عذابی همیشگی است. ۶۵

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۖ ٦٦

آری جهنم جایگاه و منزلگاه بدی است. ۶۶

بندگان خدا از او خواسته‌ای دارند که در این آیات بیان می‌شود. آنان خود را بدترین خلق می‌دانند، و لایق عذاب جهنم. برای همین از خداوند رحمان طلب می‌کنند که عذاب جهنم را از آن‌ها دور کند. در واقع تعبیری است از لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۖ ٦٧

آنان چون انفاق کنند نه زیاده‌روی می‌کنند، نه سخت می‌گیرند؛ میانه‌ی این دو متعادلند. ۶۷

قتر:

التحقيق: هو التضييق في العمل، في انفاق أو غيره. يقابله الاسراف والتوسعة.

از دیگر صفات بندگان خدا انفاق متعادل است. اولاً اهل انفاق هستند، ثانیاً انفاق را درست انجام می‌دهند. یعنی نه آن‌قدر زیاده‌روی می‌کنند که دستشان تنگ شود، و نه این‌قدر تنگ می‌گیرند که آب از دستشان نچکد! مخفی نیست که می‌تواند

مراد از كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا انفاق کامل و صحیح باشد. یعنی آنچه را دوست می‌دارند به کسی که به آن نیاز دارد انفاق می‌کنند. همان‌طور که در آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی آل‌عمران آمد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. معمولاً انفاق همراه با دریافتی مادی یا معنوی است. مانند تشفی نفس، جلوه‌گری انسان معنوی بودن، و عباد الرحمن اما مال را مال الله می‌دانند و خود را بدترین خلق؛ بنابراین انفاق کردنشان جلوه‌ی معرفتی توحیدی‌شان است.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۖ ۶۸

ایشان معبودان دیگری جز خداوند ندارند؛ و کسی را که خداوند جان‌ش را محترم دانسته جز به حق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ هر که چنین کند کیفرش را می‌بیند. ۶۸

این آیه نیز ادامه‌ی اوصاف بندگان خدا می‌باشد. ایشان توحید را در جان باور کرده‌اند؛ غیر از الله خدایی ندارند. گفته شد: لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ؛ اله دیگری را نمی‌خوانند، تا نشان دهد که شرک نیز در ایشان از میان رفته‌است. مردان خدا مرتکب قتل نفسی که خداوند محترم دانسته‌است نمی‌شوند. قیدی در کریمه آمده است: إِلَّا بِالْحَقِّ. مراد این است که برخی از نفوس به جهت جنایاتی که انجام داده‌اند باید از دنیا بروند؛ اگر وظیفه‌ی ایشان باشد که جان این جانیان را بگیرند منعی بر آنان نیست. چرا که بِالْحَقِّ است.

ایشان مرتکب زنا نیز نمی‌شوند. در انتهای کریمه می‌فرماید: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا؛ ظاهراً ذلک به تمامی موارد گذشته برمی‌گردد. کسی که مرتکب این موارد گردد، دچار کیفر آن خواهد شد.

تأملی بیشتر در این کریمه لازم است. دو فعلی شمرده می‌شود که در اذهان ما حتی مؤمنین مرتکب آن نمی‌شوند، چه رسد به عبادالرحمان! خداوند متعال روشی در قرآن کریم دارد که منحصر به قرآن است. اگر عارفی می‌خواست بندگان

خاصّ خدا را معرفی کند از گزاره‌های معرفتی استفاده می‌کرد؛ اما خداوند متعال افعال و خصوصیات آن‌ها را بیان می‌کند. امتیاز این نحوه بیان این است که قابل شناسایی و ارزیابی است. اگر گفته شود اهل توکل هستند، هر متوهمی خود را اهل توکل می‌پندارد. اما وقتی گفته می‌شود: إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، یا بیان می‌شود: وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا؛ دیگر قابلیت تسویل نفس از میان می‌رود. انسان به راحتی می‌تواند در خود بیداری و حال سجده را جست‌وجو کند. وقتی این اوصاف و افعال در او نیست می‌فهمد از عبادالرحمان نیست. به همین جهت در توهّم نمی‌ماند.

پس از این توضیحات به آیه بازگردیم. همان‌طور که بیان شد خداوند در این آیه نبود دو فعلی را متذکر می‌شود که در مؤمنین عادی هم نیست. باید اندیشید که چرا این دو برای عبادالرحمان به کار رفته است. قتل نفس عموماً به جهت این دو منشأ است: خشم و زیاده‌خواهی. اگر تأمل بفرمایید می‌بینید که اکثراً به این دو جهت کسی مرتکب قتل می‌شود. انسانی که می‌خواهد خود را محک بزند باید ببیند این دو صفت در او هست یا نه. این اوصاف در میان ما بسیار ریشه دوانده است. آن‌قدر که برایمان عادی و روزمره شده است. این که گاه‌وبی‌گاه از کوره در برویم و خشمگین شویم؛ یا همه‌چیز را برای خودمان بخواهیم، و با برنامه‌ریزی‌های گوناگون رقبایمان را از سر راه برداریم، کاملاً عادی شده است؛ تا حدّی که حتی نیک شمرده می‌شود. چه بسیار کتب و مقالاتی که در این خصوص نگاشته شده است، و راه‌های گوناگون آن را آموزش می‌دهد. انسانی که چنین زیاده‌خواه نباشد از سوی جامعه ابله و کودن شمرده می‌شود. در کریمه اوج و تبلور این دو صفت در لباس قتل شمرده می‌شود. یعنی این اوصاف انسان را تا قتل نفس هم می‌تواند پیش ببرد! اگر منصفانه در خود نظر کنیم می‌بینیم که در اوج خشم نسبت به کسی، عمیقاً می‌خواهیم به او آسیبی جدّی بزنیم. اما به دلایلی از این کار صرف‌نظر می‌کنیم.

زنا نکردن در اهل‌الله نیز با تصوّرات ما سازگار نیست. روشن است که ایشان زنا نمی‌کنند، حتّی انسان‌های عادی نیز به ظاهر مرتکب زنا نمی‌شوند. پس باید اندیشید که چرا زنا نکردن از اوصاف آن‌ها شمرده شده است. انسان الهی همه‌ی کارهایش در راستای معرفت توحیدی است. کارهای مباح را نیز بی‌توجّه انجام نمی‌دهد. یکی از کارها نکاح است. کاری که عموماً نمی‌تواند همراه با توجّه باشد. شهوت و محبّت اوج می‌گیرد و ارتباط ایجاد می‌شود. انسان الهی هیچ

فعلی را همراه با غفلت انجام نمی‌دهد. ارتباطش نیز همراه با رشد معنوی است. بنابراین زنا نکردن برای او زنای اصطلاحی نیست. صرف جریان عقد در لفظ ارتباط را برای او حلال نمی‌کند. بلکه باید در آن ارتباط توجه باشد. بنابراین رابطه‌ی زنا در این آیه با زنا در لسان شرع عموم و خصوص مطلق است. بیش از این امکان شرح وجود ندارد، چرا که موجب اشتباهاتی در فهم مخاطب خواهد شد. امید که مخاطب خود این مسیر فکری را در ارتباطات و دیگر افعال دنبال کند.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ٦٩

روز قیامت عذابش دو چندان شود، و همواره خوار در آن خواهد ماند. ٦٩

این کریمه ادامه‌ی آیه‌ی قبل است. کسی که مشرک باشد در آتش خواهد بود. و در جهنم مادام که شرک در او باقی است، خوار و مخلد خواهد بود. با شرح کوتاهی که عرض شد، احتمالات مفسرین در خلود روشن می‌گردد، و نیازی به بیان آن اقوال نمی‌باشد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٧٠

مگر آن‌که توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالحی انجام دهد؛ خداوند بدی‌هایشان را بدل به نیکی می‌کند. خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ٧٠

در این کریمه راه رهایی از خودپرستی و نجات از جهنم بیان شده است. کسانی که توبه کنند، ایمان بیاورند، و عمل صالحی انجام دهند، اینان از بدی‌ها خارج شده، و بدشان به حسن تبدیل می‌شود.

چند مطلب در آیه نهفته است:

عَمَلٍ عَمَلًا صَالِحًا؛ وقتی کسی توبه کرد و ایمان آورد، یک عمل صالح نیز او را نجات خواهد داد. اعمال صالح در طول حیات معنا پیدا می‌کند؛ اما یک عمل همراه باور حقیقی کافی برای مقصود است. وقتی عمل از باور باشد صالح است، و نیازی به کثرت نیست. تعبیر دیگری نیز می‌توان برای عَمَلٍ عَمَلًا صَالِحًا داشت: مراد انتخاب مسیر الهی برای ادامه‌ی زندگی و پا گذاشتن بر مسیر نادرست پیشین باشد.

يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ بحث‌های بسیاری در تبدیل سیئه به حسنه میان مفسران شکل گرفته است. به نظر حقیر این بحث‌ها بی‌فایده است. عرض شد که اعمال ذیل صفات، و صفات ذیل باور است. ایمان حقیقی صفات عالیّه را نتیجه می‌دهد، و صفات حسن اعمال صالح را. از آن سو شرک صفات ناپسند، و صفات، اعمال سیئه را نتیجه می‌دهد. روشن است که وقتی باور انسان به واسطه‌ی توبه تغییر کرد، سیئات او از میان می‌رود. دقت کنیم که عمل جدای از انسان نیست، نتیجه‌ی باور و صفات انسان است. پس وقتی کسی ایمان حقیقی می‌آورد اعمالی جدا از خود ندارد که تبدیل به حسنه شود. بلکه وجودش خیر می‌شود، بنابراین هر آن‌چه می‌کند نشان‌دهنده‌ی باور توحیدی‌اش است؛ و در نتیجه خیر و حسن است. به همین جهت در ادامه فرمود: وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. او است که با مهربانی بسیارش هر آن‌چه در وجود انسان به واسطه‌ی شرک بوده است را می‌پوشاند. وقتی خداوند پوشاند دیگر هیچ اثری از آن باقی نخواهد ماند.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ۷۱

هر کس توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خداوند بازگشته است، آن هم چه بازگشتنی! ۷۱

تأکیدی است بر آیه‌ی قبل، می‌فرماید توبه‌ی حقیقی، ایمان و عمل صالح است. کسی که تغییر کرد، به خدا بازگشته است، بازگشت حقیقی همین است. توبه به زبان نیست، درون است که از شرک به ایمان رجوع می‌کند، از گذشته‌ی خویش منزجر می‌گردد، و بنای جدیدی در زندگی می‌یابد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۖ ۷۲

اینان شهادت به دروغ نمی‌دهند، و هنگامی که با لغوی مواجه می‌شوند، از آن با کرامت عبور می‌کنند. ۷۲

زور:

مقایس: يدل على الميل و العدول من ذلك الزور: الكذب.

التحقيق: هو عدول عن الظاهر باطناً مع تسوية الظاهر، بمعنى التوجه الى خلاف الظاهر.

(در آیه): اسم مصدر بمعنى ما يتحصّل من ذلك العدول و هو ما يخالف الجريان الطبيعي، من الكذب و الانحراف و القول على خلاف الحقّ.

این آیه ادامه‌ی خصوصیات بندگان خدا است. دو وصف دیگر از ایشان بیان می‌شود:

لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ: همان‌طور که در معنای واژه بیان شد اینان بر خلاف حقّ شهادت نمی‌دهند. دروغ یکی از مصادیق خلاف حقّ گفتن است. این خصوصیت تنها منحصر به محکمه نیست؛ بلکه دامنهی آن پیش آمدهای روزانه است. چه بسیار که انسان حقیقت را برای حفظ وجهه، مال، موقعیت اجتماعی، و ... می‌پوشاند.

إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا: وقتی با لغو به طور کلی، و اهل لغو به طور خاص مواجه می‌شوند، با کرامت از کنار آن عبور می‌کنند. تعبیر دیگری است از آیه‌ی ۶۳: إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. تعبیر دقیقی آمد: کِرَامًا؛ مراد این است که اگر به اهل لغو برخوردند، یا دعوت به لغو شدند، با تبختر با آنها برخورد نمی‌کنند. بلکه با کرامت و بزرگواری از کنار آن عبور می‌کنند. دلیل در آیه‌ی ۶۳ عرض شد؛ بندگان خدا خود را فقیر بالذات می‌دانند، خود را محتاج دائم او می‌دانند، می‌دانند که اگر لحظه‌ای به خود باشند، در لغو غوطه‌ور خواهند شد. بنابراین از کنار آن با کرامت عبور می‌کنند، یاد خدا می‌کنند و می‌گذرند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۚ ۷۳

وقتی آیات پروردگارشان بر آنها خوانده شود، کر و کور با آن مواجه نمی‌شوند. ۷۳

خرسقوط بر زمین است. آیه‌ی بسیار مهمی است. می‌فرماید از دیگر اوصاف بندگان خدا این است که وقتی با آیات خداوند من جمله قرآن مواجه می‌شوند، چشم و گوش بسته آن را قبول نمی‌کنند، بلکه درباره‌ی آن می‌اندیشند، و با تعقل آن را می‌پذیرند. دقت کنیم که خداوند صفات بندگان خود را توصیف می‌کند. اینان اهل ایمانند، دچار شک و شبهه نیستند. با این حال وقتی با گزاره‌ای معرفتی مواجه می‌شوند، درباره‌ی آن فکر می‌کنند. مطلب بسیار مهمی است که فروع بسیار از آن منشعب می‌شود.

به سه مطلب توجه کنیم: اول این که فرمود: ذُكِّرُوا؛ متذکر شدن اعم از مواجهه با آیات الهی برون از انسان است. شامل واردات و توجهات قلبی نیز می‌شود.

دوم این که وقتی متذکر شدند پی آن حال توجه و معرفت را می‌گیرند؛ و آن را رها نمی‌کنند. تنها وقتی از حال قلبی خارج می‌شوند که حال نویی حاصل شود. رها کردن حال دو منشأ دارد: برون و درون. برون خود دو عامل دارد: مادی و معنوی. مادی مانند اسباب غفلت روزمره؛ مثل معاشرت با اهل لغو، فیلم، کتاب، موبایل و ... معنوی مانند: کتاب، سخنرانی، حتی خواندن دعا و زیارات و ...؛ ممکن است اندکی برای خواننده ثقیل باشد، اما حقیقت این است که حال توجه را حتی با گزاره‌های معرفتی جدید هم می‌توان از دست داد. و اما درون عموماً هجوم خطرات است. خطرات حال را می‌شوید و می‌برد. سد خطرات شدن نیازمند تمرین پیشینی است که همان مراقبه‌ی دائمی روزانه است.

سوم این که خداوند فیاض دائم است، نو به نو انسان را در درون و برون متذکر می‌گرداند. انسان الهی حال تذکر را تا حال بعدی حفظ می‌کند. روزی نو که رسید قلبی را رها کرده و در حال جدید غرق می‌شود.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۖ ۷۴

می‌گویند: پروردگارا همسران و فرزندانمان را روشنی چشم، و ما را پیشوای اهل تقوا قرار ده. ۷۴

دعای اهل خدا درباره‌ی نزدیکانشان نیز معنوی است. از خدا می‌خواهند که همسران و فرزندانشان نور چشمشان باشند. روشنی چشم اهل ایمان وقتی است که آن‌ها نیز اهل ایمان و بندگان خدا باشند. دعای فوق‌العاده‌ای است. همان‌طور که عرض شد می‌توان این دعا را بر خواست قلبیمان تطبیق دهیم؛ ببینیم آیا حقیقتاً طلبمان برای همسر و فرزندانمان چنین است. اگر امر دائر باشد بین فرزندی معنوی و در عین حال فقیر، و فرزندی غیر الهی و مرفّه، کدام را طلب می‌کنیم؟ روشن است که اکثر ما طالب دومی هستیم! بنابراین گمان معنوی بودن نداشته باشیم.

دعای دومشان این است که آن‌قدر در معرفت و تقوا پیش روند، که پیشوای اهل طریقت باشند. انسان در معرفت خداوند نباید به کم راضی باشد. امور مادی را باید قناعت کرد، در امور معنوی هرچه پیش رود، وسعت بیشتری خواهد یافت. دقت کنیم مراد سبقت گرفتن از اهل تقوا نیست. بلکه این خواست به نهاد انسان برمی‌گردد. انسان طالب کمال است، و تا به کمال حقیقی نرسد راضی نخواهد شد. متأسفانه انسان این صفت را که خداوند در وجود او قرار داده است به دنیاخواهی تطبیق کرده است. در دنیا از همه‌چیز و همه‌کس عبور می‌کند تا به اوج خیالی خود برسد. از آن رو که دنیا سرابی بیش نیست، به هرچه می‌رسد بر تشنگی‌اش افزوده می‌شود. دعای اهل خدا نشان‌دهنده‌ی این است که آن‌ها کمال خود را در انس با خداوند طلب می‌کنند. و کمال آن را فراگرفتن تمامی آنات عمرشان می‌دانند. بنابراین با حال خوش یا توجّهی در روز قانع نمی‌شوند، از خدا طلب می‌کنند که همه‌ی لحظاتهمان غرق یاد الهی (تقوا) باشد.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ٧٥

به خاطر صبرشان غرفه‌هایی پاداش می‌برند؛ در آن‌جا با تحیت و سلام مواجه می‌شوند. ٧٥

غرفه معمولاً در خانه‌ها به اتاقی گفته می‌شود که از دیگر فضاهای خانه اندکی بلندتر است. بنابراین مراد این است که محلّ این بندگان خداوند در درجات عالی بهشت است. این موهبت از آن‌جا شامل ایشان شد که اهل صبر بودند. صبر در ابتلائات دنیا، در مشکلات زندگی، و بر معاصی. در بهشت با ایمنی و آرامش مواجه خواهند شد. تحیت موجب فرح باطنی ایشان خواهد بود، و سلام مایه‌ی آرامش درونی آن‌ها.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ٧٦

جاودانه در آن خواهند بود، جایگاه و مقام بسیار خوبی است. ٧٦

بهشت جایگاه ابدی است؛ پایان ندارد. در بهشت جای بسیار خوبی خواهند داشت. مقامی والا که به سبب معرفتشان به ایشان موهبت شده است.

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۷۷

بگو: اگر دعا نکنید، پروردگارم به شما توجهی نمی‌کند. چرا که تکذیب کردید، پس به زودی دامن‌گیرتان خواهد شد.

انسان در هر حالی باید خداوند را بخواند، و از او طلب کند؛ حالش خوش باشد یا ناخوش فرقی ندارد. در این کریمه به صراحت بیان می‌گردد که اگر خدا را نخوانید خداوند به شما توجهی نخواهد کرد: مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ. چرا توجه نمی‌کند؟ چون حقیقت را قبول ندارید. حقیقت چیست؟ این که همه‌ی امور در اختیار او است. و جز از او نمی‌توان درخواست کرد و اجابت شنید. شما این حقایق را تکذیب کرده‌اید، برای همین است که دعا نمی‌کنید. این مسیر زندگی شما را به زوال و انحطاط خواهد کشاند. هر لحظه در خود بیشتر فرو می‌روید و بر کبر خودساخته‌تان افزوده می‌شود.

به نکته‌ی دیگری نیز توجه کنیم. مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ معنای تکوینی نیز دارد. معنایی که در سطور فوق عرض شد و اکثر مفسرین نیز همین معنا را بیان کردند، اخصّ از معنا است. عارفانی هستند که به بی‌طلبی رسیده‌اند، هیچ دعایی ندارند؛ اینان مورد توجه خداوند نیستند؟! معنای اعمّ این فراز این است که انسان باطناً و جبلاً دائم از منبع وجود و حیات طلب دارد؛ البته که به این خواست جبلی واقف نیست. طلب او مستلزم توجه خداوند است که همان افاضه‌ی وجود به هستی است. طلب‌های روزانه‌ی ما تنها جلوه‌ای از طلب باطنی است. دقت بسیار بفرمایید.

۱

بُرَيْدُ الْعَجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَيُّهُمَا أَفْضَلُ فِي الصَّلَاةِ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ طُولُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ؟ قَالَ فَقَالَ: كَثْرَةُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ؛ أَمْ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّمَا عَنَى بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ طُولَ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟ فَقَالَ: كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ؛ أَمْ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ (ص) قُلْ مَا يَعْבוَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۰۸ بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۱۷ / وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۳۳ / مستدرک الوسایل، ج ۴، ص ۴۳۹

بُرَيْدُ عَجَلِي گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: «کدام یک از این دو در نماز افضل است: بیشتر قرآن خواندن، یا طول دادن رکوع و سجود؟». حضرت فرمود: «بسیار درنگ کردن در رکوع و سجود. مگر کلام خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را بر پا دارید. (مزمل/۲۰) قطعاً مقصود خداوند از «به پا داشتن» نماز بسیار درنگ کردن در رکوع و سجود و طول دادن آن دو است». عرض کردم: «کدام یک از این دو افضل است: قرائت قرآن بسیار یا دعای بسیار؟» حضرت فرمود: «دعای بیشتر! مگر فرمایش خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: قُلْ مَا يَعْבוَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ».

أمیرالمؤمنین (ع): أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۰۸ / جامع الأخبار، ص ۱۳۱

امام علی (ع): محبوب‌ترین عمل‌ها نزد خداوند در روی زمین دعاست، و افضل عبادات عفت است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ.

أمیرالمؤمنین (ع): أَرْبَعٌ لِلْمَرْءِ لَا عَلَيْهِ الْإِيمَانُ وَ الشُّكْرُ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ، وَ الْإِسْتِغْفَارُ فَإِنَّهُ قَالَ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ، وَ الدُّعَاءُ فَإِنَّهُ قَالَ تَعَالَى قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۱۰

امام علی (ع): چهار چیز است که به نفع انسان می‌باشند نه به ضرر او: ایمان و شکرگزاری. چراکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: خدا چه نیازی به مجازات شما دارد، اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟ (نساء/۱۴۷). استغفار، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: [ای پیامبر] تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد؛ و [نیز] تا استغفار می‌کنند خدا عذابشان نمی‌کند (انفال/۳۳). و دیگری دعا، زیرا خداوند متعال فرموده است: قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا.